

«نهاد حسبه» در منابع فقه شیعه

سیف الله صرامی

چکیده:

اصطلاح حسبه در فقه شیعه و سنی کاربرد فراوانی دارد. در اصطلاح متأخرین شیعه، این واژه بیشتر هنگام بحث از مبنای حکومت، ولایت و جواز تصرف استعمال می‌شود؛ اما در فقه اهل سنت، در بنا، اجزاء و تشکیلات حکومت بکار می‌رود. حسبه واژه‌ای قرآنی و روایی نیست، ولی در محتوای نظری، تحت تأثیر آیات و روایات قرار دارد. محتسب، یا کسی که ولایت حسبه در حکومت را بر عهده دارد، در شعر و ادب پارسی نیز واژه‌ای معروف و مأنوس است. نقطه مشترک در همه کاربردهای حسبه، ارتباط مستقیمی است که با ولایت و نظام حکومت دارد.

اگر بر اساس دو دیدگاه یاد شده در اصطلاح حسبه، آن را بر دو قسم «حسبه پیش از نظام» و «حسبه پس از نظام» قابل تقسیم بدانیم، محور اصلی در این نوشتار قسم دوم آن است. قسم اول، یا اصطلاح حسبه نیز متأخرین شیعه، در بحث گسترده «مبنای مشروعیت حکومت» در اسلام قابل طرح است. هنگام کاوش از اصطلاح حسبه، تمایز این دو دیدگاه، مستدل و روشن‌تر خواهد شد. در اینجا، پس از نگاهی به واژه حسبه در لغت، براساس محور مذکور، ابتدا، نمایی از پیشینه تاریخی نهاد حسبه در حکومت اسلامی را خواهیم دید؛ آنگاه در مقام تعیین حد و مرز این نهاد، در تئوریهای حکومت نزد فقهای پیشین، آثاری چند در این باب را بررسی خواهیم کرد. صلاحیت‌ها و وظایف محتسب در جامعه، بحث عمده‌ای است که در کتب حسبه یا باب الحسبه از ابواب فقه الحکومه، در بین اهل سنت معروف است. تلاش این مقاله بر این است که این بحث را با نگاهی به منابع فقه شیعه، چهره‌ای تازه بخشد.

۱- واژه حسبه

حسبه از ریشه «حَسَبَ» به معنای شمارش کردن است (۱)؛ اما استعمالات و کاربردهای چندی برای آن نقل شده است. از جمله: انجام دادن کاری برای رضای خدا (۲)، نیکویی در تدبیر و اداره امور (۳)، خیرجویی و تجسس (۴)، همچنین، انکار و خرده‌گیری کار زشت کسی بر او (۵). روشن است که این کاربردها متأثر از اصطلاحات حسبه، بویژه در تشکیلات حکومت، ذکر شده است. نگاهی به تاریخچه این نهاد در حکومت‌های اسلامی‌گواه این مدعاست. بدست دادن نمای تاریخی موضوع، زمینه‌ساز یافتن حد و مرز نظری آن که در ادامه نوشتار خواهد آمد نیز می‌باشد.

۲- نمایی از حسبه در بستر تاریخ

برخی بر این باورند که نهاد حسبه در تشکیلات حکومت‌های اسلامی، از روم قدیم گرفته شده است. (۶) اینان می‌گویند: در بین سازمانهای دولتی حکومت روم قدیم، نهادی بوده است بنام «کنسوره» (censoract). این نهاد از اهمیت ویژه‌ای بر خوردار بوده، عمده وظایف آن نظارت و مراقبت بر بازارها و اخلاق عمومی بوده است. کنسور یا رئیس آن نهاد چنان قدرت و نفوذی داشته که می‌توانسته است، به جرم مخالفت با قانون یا ذوق عمومی، حتی برخی از اعضای مجلس اعیان یا بزرگان کشور را از کار بر کنار سازد. (۷) چنین باوری، اگر سند متقن تاریخی هم داشته باشد، قطعاً، شامل عصر نبوی (ص) بلکه خلفای راشدین نمی‌شود. زیرا در این روانها، هر چند فتوحات گسترده‌ای برای مسلمین وجود داشته است، اما هنوز مراحل تدریجی تبادل فرهنگی نمی‌تواند بحدی رسیده باشد که تشکیل نهادی سازمان یافته را بدنبال داشته باشد.

بهرحال، روایات و گزارشاتی در تاریخ که دلالت می‌کند پیامبر اسلام(ص)، هم شخصا(۸) و هم با نصب برخی از افراد(۹)، در راستای اقامه نظم و اجرای عدالت، بر بازار مسلمین نظارت می‌کرده‌اند، باعث شده است تا برخی از صاحب نظران پیدایش حسبه در اسلام را به زمان آن حضرت نسبت دهند.(۱۰) چنین نظارتی در دوران خلفای پس از پیامبر(۱۱)، از جمله حضرت علی(۱۲)، هم، تداوم یافته است. با این وجود، برابر پژوهش نگارنده، نخستین بار این واژه، برای نهادی نظارتگر بر بازار، در عهد امویان بکار رفته است. در این دوران، از ریاست «مهدی بن عبدالرحمن» و «ایاس بن معاویه» بر حسبه سخن رفته است.(۱۳) کاربرد این واژه، بعنوان نهادی حکومتی، در عهد خلفای بنی‌عباس، گسترده‌تر است. طبری از گماردگان «ابوزکریا یحیی بن عبدالله» بر حسبه بغداد، توسط منصور عباسی خبر داده است.(۱۴) در عهد خلافت مأمون، از «دارالحسبه» یاد شده است.(۱۵) حتی بسیاری از مورخین، پیدایش حسبه را از دوران همین سلسله می‌دانند؛ هر چند در اینکه در زمان منصور، مهدی، مأمون یا هارون الرشید بوده است، اختلاف کرده‌اند.(۱۶)

تا اوایل دوران بنی‌عباس آنچه از وظایف و صلاحیت‌های محتسب مسلم است همان نظارت بر بازار است. این نظارت شامل جلوگیری از اجحاف فروشندگان بر خریداران، تنظیم و تعیین معیارهای اندازه‌گیری کالاها و اجناس(۱۷)، ساخت و آبادانی بازارها، تعیین جایگاه و محدوده اصناف مختلف در آن(۱۸)، و بطور کلی اقامه نظم و عدالت در بازار، بوده است. اما، وظایف و صلاحیت‌هایی که برای محتسب در سده‌های بعد، توسط ثوری پردازان حکومت اسلامی، مانند صاحبان کتب «الاحکام السلطانیه»، «حسبه» و مانند آن، اعلام شده است، بسیار گسترده‌تر از اقامه نظم در بازار می‌باشد. ماوردی و ابویعلی، حسبه را همان «امر به معروف و نهی از منکر» دانسته که از شکل یک نهاد حکومتی توسط حکومت اسلامی، اقامه می‌شود.(۱۹) غالب نویسندگان پس از آنان نیز، این گستردگی را پذیرفته‌اند.(۲۰)

خواجه نظام الملک طوسی، وزیر با نفوذ دوره سلجوقیان در ایران، کارهای محتسب را بجز نظارت بر بازار، بطور کلی شامل امر به معروف و نهی از منکر نیز دانسته است.(۲۱)

در ایران، از حکومت‌های سنی مذهب که بگذریم، حسبه در عهد صفویان و قاجاریان هم نهادی معروف بوده است. «محتسب الممالک» در عهد صفویه، نهادی رسمی است که مرکزیت آن در پایتخت بوده، در شهرهای دیگر نماینده داشته است.(۲۲) بجز سرپرستی بازار، برپایی احکام اسلام، جلوگیری از سد معبر، آراستن خیابانها و شهرها، بلکه رسیدگی به امور مساجد نیز، از وظایف این نهاد بوده است.(۲۳) همچنین «دایره احتساب» در دوره قاجاریه معروف است. محمد حسن خان اعتماد السلطنه در «المآثر و الآثار» که بسان کارنامه‌ای تا چهل سال حکومت ناصرالدین شاه ترتیب یافته است، خود را در زمان تألیف والی این دایره معرفی می‌کند.(۲۴)

در قلمرو امپراتوری عثمانی هم از اصطلاح «احتساب آغاسی» و «احتساب امینه» (پاسبان یا بازرس بازار) یاد شده است.(۲۵) در حکومت‌های اسلامی مصر و اندلس نیز از نهاد حسبه یا عنوان «خطة الاحتساب» و غیر آن سخن رفته است.(۲۶) جرجی زیدان، نمای کلی حسبه در حکومت‌های اسلامی را چنین گزارش می‌دهد:

«اجرای امور حسبی يك نوع وظیفه مذهبی بوده که مردم را از انجام پاره‌ای کارهای ناپسند مانند سد معبر و زیاد بار کردن باربرها و کشتی‌ها و غیره جلوگیری می‌کرد و متخلفین را در حدود مقررات شرع کیفر می‌داد و متصدی این امور را محتسب می‌گفتند. دیگر از وظایف محتسب تذکر به صاحبان ابنیه نیمه خراب برای جلوگیری از خرابی و مجبور ساختن مردم به برداشتن خاک و خاکروبه از سر راه و مؤاخذه آموزگاران بود که کودکان را بی‌جهت و یا بشدت کتک می‌زدند، همچنین محتسب اوزان و مقادیر را تحت نظر می‌گرفت و از کلاه برداری و تقلب و کم فروشی ممانعت می‌کرد...» (۲۷)

گسترده‌گی و تفاوت در وظایف و صلاحیت‌های محتسب در چهره تاریخی آن با اختلافات و تفاوت دیدگاهها در تعیین حد و مرز اصطلاحی و نظری آن همراه است که اکنون به آن می‌پردازیم.

۳- حسبه در اصطلاح

چنانچه قبلاً اشاره شد، اصطلاح غالب نزد اهل سنت و نزد متأخرین شیعه، درباره حسبه متفاوت است. در اینجا، این اصطلاح را ابتداء در آثار اهل سنت و سپس در آثار شیعه بررسی می‌کنیم.

۳-۱- دیدگاه اهل سنت

ماوردی و ابویعلی (متوفای قرن پنجم هجری)، از فقهای اهل سنت، حسبه را چنین تعریف کرده‌اند:

«حسبه فرمان به نیکی است، هنگامی که وانهادن آن آشکارا باشد و بازداشتن از زشتی است هرگاه که پرداختن به آن آشکارا شود.» (۲۸)

این تعریف همان وظیفه فردی امر به معروف و نهی از منکر را می‌رساند؛ اما نویسندگان میان این وظیفه، بعنوان يك نهاد حکومتی که مسئولیت آن را «محتسب» برعهده دارد و بعنوان يك رفتار فردی که از آن به رفتار «متطوع» یاد می‌کنند، و هشت تفاوت بر شمرده‌اند. بلحاظ اینکه تفاوت‌های مزبور، در حقیقت، چگونگی نهادینه و حکومتی بودن حسبه را در نظر این صاحب‌نظران نشان می‌دهد آنها را در اینجا می‌آوریم:

«اول: اینکه وجوب حسبه بر محتسب از باب ولایت بوده، وجوب عینی است، در حالی که برای دیگران وجوب کفایی است. دوم: محتسب نمی‌تواند از وظیفه خود، به عذر اینکه کار دیگری دارد، شانه خالی کند، ولی متطوع چنین تواند کرد. سوم: محتسب چنین گمارده شده است که برای از بین بردن منکرات به او مراجعه شود ولی متطوع خیر. چهارم: بر محتسب است که اگر کسی برای انکار زشتی‌ها به او رجوع کرد؛ اجابت کند، ولی بر متطوع چنین اجابتی واجب نیست. پنجم: بر محتسب است که از زشتی‌ها و منکرات آشکار تفحص کند همچنین از وانهادن آشکار نیکی‌ها و معروف؛ تا در این راستا بر از میان برداشتن منکرات و بپا داشتن خوبیها، نایل آید. ولی بر دیگران فحص و جستجو لازم نیست. ششم: محتسب می‌تواند یاورانی را برای پیشبرد مقاصد خویش برگزیند؛ زیرا بر این کار گمارده شده است و هر چه با قدرت و قاطعیت بیشتری به آن عمل کند، مناسب‌تر است، ولی متطوع نمی‌تواند یاورانی طلب کند. هفتم: محتسب می‌تواند بر منکرات آشکار تعزیر کند (به شرطی که تعزیر او از اندازه حدود شرعی کمتر باشد) ولی متطوع نمی‌تواند. هشتم: محتسب می‌تواند در امر عرفی نظر شخصی خود را بکار بندد، مانند جایگاههای خرید و فروش در بازار، زدن سایبانها در آن و غیره، ولی متطوع نمی‌تواند چنین کند.» (۲۹)

شیزری که در قرن ششم می زیسته است، ضمن گفتاری در شرایط محتسب، حسبه را امر به معروف و نهی از منکر و اصطلاح جامعه معرفی می‌کند (۳۰) وی کتاب خود در این باب را همچون قانونی حکومتی می‌داند که دستورالعمل کسی است که متصدی ولایت حسبه در حکومت است:

«شخصی که در منصب حسبه است و مسئولیت نظارت بر مصالح جامعه و پی‌گیری امور بازار و کسبه را به او داده‌اند، از من خواسته است تا برای او به اختصار راههای حسبه را بیان کنم تا در سیاست و فرمانروایی نصب العین او باشد.» (۳۱)

ابوالاخوه (۷۲۹-۶۴۸ ه) نیز نگرش ماوردی، ابویعلی و شیزری را پیروی کرده است. (۳۲) وی در تعریف و بیان حسبه، چیزی بیشتر از آنان نیاورده است.

ابن تیمیه (۷۲۸-۶۶۱ ه)، ابن قیم الجوزیه (۷۵۱-۶۹۱)، با اندیشه و الفاظی بسیار نزدیک به هم، نظراتی جامع‌تر و بازتر در ترسیم حسبه، بعنوان نهادی حکومتی، ارائه داده‌اند. آنان گرچه مبدأ و منشأ حسبه را همان امر به معروف و نهی از منکر که ارکان دین مبین اسلام و وظایف فراگیر همه مسلمین است، می‌دانند اما از «ولایت حسبه» بعنوان نهادی حکومتی که به صدور «حکم» هم می‌پردازد، توجه فراوان کرده‌اند. نکته مهم در سخن ایشان این است که «سعه و ضیق ولایات و نهادهای حکومتی» از جمله نهاد حسبه را تابع «شرایط زمان و مکان و عرف» می‌دانند و «محدودیت شرعی» برای آن قائل نیستند.

بخشهایی از سخن ابن قیم در پی می‌آید:

«... حکم بین مردم در آنچه که متوقف بر اقامه دعوا نیست، حسبه نامیده می‌شود و متولی چنین منصبی والی حسبه، به چنین معمول است که برای این گونه حکم نیز ولایت ویژه‌ای قرار می‌دهند. غرض این است که حکم کردن بین مردم در جائی که متوقف بر اقامه دعوا نیست به ولایت حسبه معروف است. قاعده و ریشه چنین حکم کردنی امر به معروف و نهی از منکر است که خداوند فرستادگان خود را برای آن برانگیخته ... سعه و ضیق ولایات و نهادهای حکومتی از شرایط زمان و مکان و عرف بدست می‌آید و محدودیت شرعی ندارد... همچنین است ولایت حسبه ...» (۳۳)

۲-۲. حسبه و امور حسبه نزد فقهای شیعه

برخی از فقهای شیعه، مانند شهید اول (ره) در کتاب «الدروس» (۳۴) و شیخ بهائی (ره) در «اربعین» (۳۵)، حسبه را مترادف امر به معروف و نهی از منکر می‌دانند. اما در آثار فقهی شیعه، امر به معروف و نهی از منکر، بعنوان يك نهاد یا سازمان حکومتی، مورد نگرش و کنکاش قرار نگرفته است. بلکه، فشرده‌ای از چگونگی این وظیفه برای افراد، مراتب و شرایط وجوب آن، عمده مباحث امر به معروف و نهی از منکر را تشکیل می‌دهد. البته به مناسبت اینکه آیا می‌توان در راستای این وظیفه به جرح و ضرب هم پرداخت یا نه، از اینکه وظیفه اقامه حدود در جامعه بدست کیست نیز سخن به میان می‌آید. (۳۶)

با همین اصطلاح از حسبه هم، ارتباط آن با «ولایت» قطع نمی‌شود؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر غیر از اینکه «وظیفه» هستند، مناسب و همراه با نوعی سلطه، ولایت مشروع برای «آمر» و «ناهی» نسبت به «مأمور» و «منهی» می‌باشند. ادله امر به معروف و نهی از منکر در قرآن و روایات، در حقیقت، چنین ولایتی را

مشروع می سازد. اگر بپذیریم که در جامعه اسلامی، همه «ولایات» به ولایت عظمای حکومت مشروع اسلامی منتهی می‌شود، در این صورت پایه نهادینه و حکومتی بودن امر به معروف و نهی از منکر را در منابع فقه شیعه نیز بنیان گذاشته‌ایم. البته حکومتی بودن يك وظیفه منافاتی با همگانی بودن آن ندارد.

در آثار فقهای متأخرتر (دوران شیخ انصاری (ره) به بعد)، اصطلاح حسبه و امور حسبه در مفهومی دیگر بکار رفته است. امور حسبه، اموری است که می‌دانیم شارع مقدس هرگز راضی به ترك آنها نیست و چنانچه کسب به آنها اقدام نکند، بر خلاف خواست شارع، بر زمین خواهند ماند. (۳۷)

سید بحر العلوم (متوفای ۱۳۲۶ ه.ق.)، در این باره بحث نسبتاً مفصلی دارد وی چنین می‌نویسد:

«بحث ششم در ولایت حسبه است. حسبه به معنای قریت است و مراد از آن تقرب جستن به خداوند متعال است. مورد حسبه هر کار نیکی است که می‌دانیم، شرعاً وجود آن در خارج خواسته شده است، بدون اینکه انجام دهنده ویژه‌ای داشته باشد.» (۳۸)

ایشان، پس از این مقدمه، نزدیک به ده صفحه، سراسر در صلاحیت و کیفیت ولایت بر تصرف در اموال کسانی که ولی شرعی معین (پدر، جد یا حاکم شرع) ندارند و اینکه آیا شرط عدالت در آنان لازم است یا نه، اگر عادل وجود نداشت نوبت به فاسق می‌رسد یا نه و آیا تصرفات فاسق صحیح است یا نه، سخن می‌گوید: نویسنده تصریح می‌کند که ولایت این اشخاص بعنوان نیابت از ولایت حاکم شرع نیست، بلکه صرفاً از وظیفه فردی آنان ناشی می‌شود. (۳۹)

حسبه یا امور حسبه با همین مفهوم، در باور برخی از فقها می‌تواند مبنای تشکیل حکومت و «ولایت فقیه» نیز باشد. (۴۰) سعه وضیق اختیارات فقیه بر اساس برداشتی که از دایره امور حسبه می‌شود، بنا می‌گردد. کسانی این دایره را در حد ولایت و یا حتی صرفاً جواز تصرف (۴۱) نسبت به اموال محجورین می‌دانند و کسان دیگری آن را به اندازه ضرورت اداره يك جامعه در همه جوانب سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... گسترش می‌دهند. (۴۲)

بدین ترتیب، می‌توان چنین نتیجه گرفت که حسبه بعنوان يك نهاد حکومتی و جزئی از تشکیلات يك حکومت، بین فقهای شیعه مطرح نبوده است. (۴۳)

۲-۳. نتیجه گیری نهایی در اصطلاح حسبه

از آنچه تاکنون درباره اصطلاح حسبه آوردیم دو نکته اساسی بدست می‌آید:

اول، اینکه حسبه جزئی از وظیفه گسترده و فراگیر «امر به معروف و نهی از منکر» است که عقل(۴۴) و نقل(۴۵) بر آن تأکید فراوان دارند.

دوم اینکه در اصطلاح حسبه، وظایف و صلاحیت‌های حکومت اسلامی در راستای امر به معروف و نهی از منکر مطرح است و نه وظایف فردی مردم؛ البته این دو وظیفه می‌تواند در حکومت اسلامی، با چهره‌ای هماهنگ، در کنار یکدیگر، انجام شود.

نکته سومی که اکنون می‌توان بعنوان مکمل بر این دو نکته افزود، این است که معروف و منکر دو مفهوم وسیع هستند بطوری که می‌توان همه وظایف و صلاحیت‌های حکومت اسلامی را در آن دو گنجانده (۴۶) اما روشن است که در اصطلاح حسبه، بعنوان جزئی از تشکیلات يك حکومت، نمی‌توان همه وظایف آن را آورد. بنابراین هر يك از وظایف و صلاحیت‌های حکومت اسلامی (هر چند در امر به معروف و نهی از منکر هم بگنجد) که زیر نام دیگر شاخه‌های گوناگون صلاحیت‌های آن حکومت، شامل صلاحیت‌های قضایی، قانونگذاری و اجرایی، درآید، از دایره حسبه خارج می‌شود. از این نکته که در سخن ابن قیم الجوزیه هم به آن اشاره شده بود، می‌توان رمز تشکیلات و تداخل را که در وظایف و صلاحیت‌های محتسب، از دیدگاه فقهی و منظر تاریخ نگاری پیش آمده است(۴۷) را بدست آورد. با همه اهمیت و اصالتی که محتوای وظایف و صلاحیت‌های مطرح شده تحت عنوان «ولایت حسبه»، در آثار فقهی اهل سنت، دارا می‌باشد، شکل تشکیلاتی آن محتوا قابل انعطاف و تابع مصالح زمان و مکان و عرف مقبول هر عصر و مصری است.

بنابراین، در ادامه سخن، وظایف و صلاحیت‌های محتسب را مورد دقت قرار می‌دهیم، تا پس از نگاهی به منابع فقه شیعه به پاسخ پرسش اصلی این مقاله، نزدیک گردیم.

۲- وظایف و صلاحیت‌های محتسب

در کتب حسبه و باب الحسبه از کتب احکام سلطانی، درباره وظایف و صلاحیت‌های حسبه، بتفصیل سخن رفته است. این وظایف بر اساس مفهوم حسبه، بر دو رکن اصلی امر به معروف و نهی از منکر قرار دارد.(۴۸) هر يك از امر به معروف و نهی از منکر نیز در حقوق الله، حقوق الناس و حقوق مشترك بين حقوق الله و حقوق الناس منشعب می‌شود.(۴۹)

امر به معروف در حقوق الله خود بر دو قسم است: اول جایی که به شرط جماعت یا عدد ویژه‌ای قابل اجراست؛ مانند امر به شرکت در نماز جمعه. دوم جایی که چنین نیست؛ مانند امر به انجام فریضه، هر چند بصورت فردی. امر به معروف در حقوق الناس نیز بر دو قسم است: یا مربوط به حقوق عمومی مردم است مانند امر به تعمیر مساجد؛ و یا مربوط به حقوق خصوصی افراد مانند امر به ادای دین. مثال امر به معروف در حقوق مشترك بين حقوق الله و حقوق الناس، امر به اولیاء فرزندان است که به سن ازدواج رسیده‌اند تا به تزویج مناسب آنان اقدام کنند.

نهی از منکر در حقوق الله، شامل سه قسم است: در عبادات، محرمات و معاملات که بترتیب مانند نهی از اضافه کردن ذکری در اذان، نهی از می‌خواری آشکار و نهی از غش و تدلیس در معاملات می‌باشد. نهی از منکر در حقوق الناس، با نظارت بر بازار پیوند خورده است. این نظارت دارای سه شاخه است: اول نظارت بر حسن انجام معاملات و رعایت شرایط قانونی در آنها. دوم، نظارت بر امانتداری در کالاهای مردم و سوم، نظارت بر سلامت تولیدات. نهی از منکر در حقوق مشترك مانند منع از اشراف و سرکشیدن بر منازل دیگران، نظارت بر بارکشان، کشتیبانان و... می‌باشد.(۵۰)

نویسندگان حسبه، غالباً با تفاوت‌های جزئی، الگوی فوق در ترسیم وظایف و صلاحیت‌های محتسب را پیروی کرده‌اند. (۵۱) اما کسانی از آنان که خود، عملاً به احتساب و ولایت حسبه در حکومت‌های اسلامی، اشتغال داشته‌اند، در هر يك از اقسام نیکی‌ها (معروفها) هر بدی‌ها (منکرات)، آگاهی‌های کارشناسانه متناسب زمان و مکان خویش را منعکس کرده‌اند. (۵۲) مباحث کلیدی این وظایف که مبانی حقوقی و فقهی حسبه را تشکیل می‌دهد، را می‌توان در عنوانهای زیر خلاصه کرد:

۱- نظارت بر بازار

۲- تجسس و براندازی منکرات

۳- گسترش و اجرای نیکی‌ها

۴- نظارت بر کارگزاران حکومتی

۵- وظایف محتسب و حقوق اقلیت‌ها

اکنون به بررسی هر يك از عناوین فوق می‌پردازیم.

۴-۱- نظارت بر بازار

اهمیت بازار و عنایتی که به جنبه‌های گوناگون آن در اسلام شده است، در منابع اسلامی (کتاب و سنت) و تألیفات فقها، زیر عنوان کتاب التجارة، کتاب المکاسب، کتاب البیع و... بخوبی نمایان است. از سوی دیگر، ضمن بررسی تاریخچه و اصطلاح حسبه در اسلام، دیدیم که در نگاه حکومتی و نهادین به آن، نظارت بر بازار، از موارد مسلم حسبه است. روشن است که وظیفه محتسب در بازار اجرای خواسته‌ها و احکام اسلام در آنجا است. بحث و بررسی همه آن احکام می‌تواند صفحات چندین کتاب پر حجم را بپوشاند، اما از آن میان پنج بحث که به نظر می‌رسد از اهمیت بیشتری برخوردار است و از سوی دیگر به سمت اجرایی محتسب نیز ارتباط بیشتری دارد را در اینجا بگونه‌ای فشرده مطرح می‌کنیم و منابع و مدارك اسلامی را در آنها می‌نگریم.

۴-۱-۱- نظم و آبادانی بازار

از برخی روایات چنین بدست می‌آید که اصولاً بازار و ساختمان‌های آن از اموال عمومی است که تحت نظارت حکومت اسلامی اداره می‌شود. به روایت زیر که سند آن را هم می‌توان قابل اعتماد دانست (۵۳) توجه شود:

«امام صادق (ع) فرمود: امیر المومنین (ع) فرموده است: بازار مسلمانان مانند مسجد آنان است، پس هر که در آن بر مکانی پیشی گرفت، تا شبانگاه به آنجا، سزاوارتر است. آن حضرت برای مغازه‌های بازار کرایه دریافت نمی‌کرد.» (۵۴)

همچنان که برخی از نویسندگان هم متذکر شده‌اند (۵۵)، این روایت نشان می‌دهد حداقل قسمتی از بازار شامل حجره‌ها و مغازه‌هایی بوده است که برای تجارت آماده و مرتب بوده است. تعیین حقوق افراد در آن با

حکومت بوده است و در زمان حضرت علی(ع) به مصالحی، حکومت اسلامی را برای آنها کرایه‌ای دریافت نمی‌کرده است.

برابر نقل منابع تاریخی و روایی، در حکومت پیامبر(ص) بنا و آبادانی بازار تحت نظارت آن حضرت بوده است دو نمونه از این نقل‌ها در پی می‌آید:

«... پیامبر به بازار نبط رفتند، نگاهی کردند و فرمودند: اینجا بازار مناسبی برای شما نیست ... آنگاه به بازار (بازار مدینه) باز گشتند و در آن گشتی زدند و فرمودند: اینجا بازار مناسبی است؛ از آن تعدی نکنید و خرابی هم بر شما نیست.»(۵۶)

«... پیامبر(ص) نزد بنی ساعده آمدند و فرمودند: حاجتی از شما دارم؛ زمین قبرستان خود را در اختیار من گذارید تا در آن بازاری بسازم. قبرستان بنی‌ساعده از کنار خانه ابن ابی ذئب تا خانه زید بن ثابت ادامه داشت. برخی از آنان در خواست پیامبر(ص) را پذیرفتند و برخی رد کردند... (ولی بالاخره) پیامبر(ص) در آنجا بازای بنا کردند.»(۵۷)

گرچه دیگر ائمه(ع) حکومتی در دست نداشتند تا بنا و آبادانی بازارها بدست آنان برای ما گزارش شود، اما تأکید و تشویق فراوانی که در روایات آن بزرگواران، نسبت به اهمیت تجارت و بازار برای ما نقل شده کافی است تا دلالت کند هرگاه حکومت اسلامی تشکیل گردد می‌بایستی به این امر مهم همت گمارد.(۵۸) در روایت صحیح‌های از امام صادق(ع) چنین آمده است:

«رها کردن تجارت از عقل می‌کاهد.»(۵۹)

ر روایت دیگری آمده است:

«معاذبن کثیر فروشنده لباس می‌گوید: به امام صادق(ع) عرض کردم: می‌خواهم بازار را رها کنم، چون به اندازه کافی دارا هستم. حضرت فرمود: در این صورت از تدبیر تو کاسته می‌شود و از تو کمکی بر چیزی نمی‌شود.»(۶۰)

در صحیح‌های از فضیل بن بسیار نیز چنین آمده است:

«به امام صادق(ع) عرض کردم: من از تجارت دست برداشته‌ام و از آن خودداری می‌کنم. حضرت فرمود: برای چه؟ مگر از آن ناتوان گشته‌ای؟ این چنین است که دارایی شما از بین می‌رود؛ از تجارت دست بردارید و از بخشش و فضل الهی طلب کنید.»(۶۱)

از این روایات می‌توان فهمید که وظیفه محتسب اسلامی بعنوان بازوی عمل کننده حکومت اسلامی این است که اولاً به ساختن و بنا کردن بازارها همت گمارد و ثانياً مردم را به انجام داد و ستد و رونق بازار و تجارت تشویق و ترغیب کند.

در باره اقامه نظم در بازار، آنچه که در روایات بعنوان «آداب التجارة» آمده است را می‌توان اصول کلی نظم در بازار تلقی کرد که محتسب مأمور اجرا و گسترش آنهاست. از مهمترین این اصول، تعلیم و تعلم احکام اسلامی تجارت است. در این باره تأکید فراوانی در روایات به چشم می‌خورد. اصبع بن نباته از حضرت علی(ع) نقل می‌کند که بر منبر خطاب به تجار سه بار فرمود:

ابتدا احکام تجارت را بخوبی فرا گیرد و سپس به تجارت پردازد. (۶۲)

از امام صادق(ع) چنین نقل شده است که فرمود:

«هر کس می‌خواهد تجارت کند، باید احکام دین را بخوبی فرا گیرد تا حلال را از حرام باز شناسد و کسی که چنین نکند و به تجارت پردازد، در شبهات و تاریکی‌ها فرو رفته است.» (۶۳)

از همین روست که می‌توان یکی از وظایف محتسب در بازار را تعلیم احکام دین به بازارها دانست. البته روشن است که مفاد روایات فوق چنین وظیفه‌ای را اثبات نمی‌کند؛ بلکه این روایات ثابت می‌کند که فراگیری احکام تجارت برای کسانی که به آن می‌پردازند مورد عنایت و اهتمام فراوان شارع مقدس است. از ضمیمه کردن این مطلب به ادله‌ای که حکومت اسلامی را مأمور اجرای خواسته‌های شارع در جامعه می‌داند، چنین وظیفه‌ای ثابت می‌شود.

نمونه‌های دیگری از آنچه در بازار مورد اهتمام شارع است در موثقه سکونی آمده است:

امام صادق(ع) از رسول خدا(ص) نقل می‌کند که فرمود:

«هر کس به خرید و فروش می‌پردازد می‌بایستی از پنج ویژگی بپرهیزد و گرنه به آن پردازد؛ ربا، قسم، پوشاندن عیب، ستایش کالا هنگام فروش آن و سرزنش از آن وقت خرید.» (۶۴)

۲-۱-۲. صحت و سلامت ترازوها، پیمانها و...

یکی از وظایف مهم محتسب در بازار، نظارت بر سلامت و صحت ترازوها، پیمانها، و بطور کلی وسایل اندازه‌گیری است اهمیت کیل و وزن در اسلام تا آن حد است که در قرآن مجید، نیز، درباره آن آیاتی نازل شده است. از جمله در سوره مطففین آیات ۱-۲ چنین آمده است.

«وای بر کم فروشان. آنان که وقتی بپیمایند بر مردم، تمام بردارند. و هرگاه بپیمایندشان یا بسنجندشان کم دهند. آیا نپندارند که برانگیخته می‌شوند؟» (۶۵)

در نصایح شعیب پیامبر(ع) برای مردم خود نیز وفای در پیمان و ترازو یعنی درست و کامل بکار بردن آن، آمده است. (۶۶)

در نامه مشهور حضرت علی (ع) به مالک اشتر، یکی از وظایف حکومت اسلامی، در بازار، برقراری عدالت در ترازوها، دانسته شده است. (۶۷) نمونه‌ای علمی از نظارت آن حضرت در این باره چنین است:

«عنبسه وزان از پدرش آورده است که حضرت علی (ع) مردی را که بین مردم زعفران تقسیم می‌کرد و می‌خواست در ترازو فزونی دهند فرا خواند و با تازبانه بر دست او نواخت و فرمود: همانا وزن کردن به یکسانی و عدالت است.» (۶۸)

با در دست داشتن این اصل کلی در رعایت حسن کیل و وزن در بازار مسلمین، جزئیات و کیفیت‌های اجرایی آن به دست حکومت اسلامی، به مناسبت‌های گوناگون زمانی و مکانی و آگاهی‌های کارشناسانه‌ای که در هر عصری در این زمینه وجود دارد، قابل تشخیص و اجرا است.

۳-۱-۲. سلامت خرید و فروش از نیرنگ و فریب

اصل کلی لزوم سلامت خرید و فروش از نیرنگ و فریب، روشن است و چندان قابل بحث نیست. عقل و عقلاء غش و نیرنگ در معامله را مذموم می‌دانند. همچنین روایات فراوانی از شیعه و سنی در حرمت و محکومیت آن به ما رسیده است، از جمله:

پیامبر(ص) به مردی که خرما می‌فروخت، فرمود:

«آیا نمی‌دانی کسی که مسلمین را فریب دهد، مسلمان نیست.» (۶۹)

در روایتی دیگر آمده است:

«مردم! حیل‌های بین مسلمین وجود ندارد؛ کسی که نیرنگ ورزد از ما نیست.» (۷۰)

نکته مهم در راستای این اصل کلی بویژه نسبت به وظایف اجرایی محتسب یا ناظر اسلامی در بازار، شناسایی انواع و اقسام نیرنگ‌ها و فریب‌هایی است که در بازار، در ارتباط با کالاهای گوناگون، ممکن است اتفاق افتد. در این زمینه، برخی از مصادیق نیرنگ در معاملات در روایات آمده است. (۷۱) اما روشن است نیرنگ منحصر به آنها نیست. رسالت و وظیفه محتسب و ناظر بازار در هر زمان و مکانی این است که کارشناسی خود و همکارانش را در بازار بکار بندد و آن نیرنگ‌ها را بخوبی شناسایی، تجسس و در راستای براندازی آنها اقدام کند. به دلیل اهمیت کارشناسی اقسام نیرنگ‌ها در بازار است که نویسندگان حسب،

مانند ابن الاخوه و شیزری که از جنبه علمی و عملی با براندازی آنها در بازار مواجه بوده‌اند. (۷۲) صفحات زیادی از کتب خود را با تشریح و توضیح این نیرنگ‌ها پر کرده‌اند تا نصب العین محتسب و همکارانش در بازار باشد. از آنجا که آن توضیحات متناسب با دوران آن نویسندگان بوده است، برای ما چندان جای بررسی و نقل آنها نیست. آنچه لازم است این که متناسب با زمان خویش و ابزارهای آن، به شناخت کارشناسانه آنها بپردازیم که از حدود بررسی‌های فقهی - حقوقی بیرون است.

۴-۱-۲. جلوگیری از احتکار

برخی از منکرات بازار جنبه عمومی و همگانی دارند. ضرر یا مفسده این منکرات به صورت فراگیر غالب افراد جامعه را در بر می‌گیرد. می‌دانیم که اساساً خاصیت و فایده بازار این است که مردم نیازهای زندگی خود را از طریق آن برآورده سازند. موانعی که ممکن است در راه استفاده از این خاصیت قرار گیرد، گاهی طبیعی و خارج از اختیار است؛ مانند اینکه به دلیل خشکسالی برخی از فرآورده‌های کشاورزی کمیاب باشد. اما، گاهی از اوقات، موانع غیر طبیعی و ساختگی بشر باعث می‌شود که مردم نتوانند مایحتاج خود را در بازار تهیه کنند. این مورد خود دو صورت دارد: یا از این روست جنس مورد نظر، گرچه واقعا وجود دارد، اما در دسترس مردم نیست، بلکه در انبارهای توانگران و طمعکاران است. صورت دوم اینکه: کالای مورد نظر هم وجود دارد و هم در دسترس است، اما به دلیل گرانی قیمت‌ها، مردم نمی‌توانند بخوبی از آن بهره‌گیرند. دو بحث «احتکار» و «قیمت‌گذاری یا تسعیر»، با پیشینه‌ای که در فقه دارند، بر پایه فلسفه وجودی بازار مطرح شده‌اند. منع از احتکار برای رفع مانع نخست است و قیمت‌گذاری مانع دوم را مرتفع می‌سازد. از همین روست که این دو بحث در میان مباحث مربوط به نظارت محتسب، همچون بازوی اجرایی حکومت اسلامی در بازار، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار هستند.

در روایات فراوانی از احتکار کالا نهی شده است. برخی از صاحب نظران این روایات را متواتر می‌دانند. (۷۳) نمونه‌هایی از این روایات چنین است:

پیامبر(ص) فرمود:

«گیرنده کالا (برای خرید و فروش و تجارت) روزی می‌خورد و محتکر از رحمت خداوند بدور است.» (۷۴)

امام صادق (ع) فرمود:

«طعام را احتکار نمی‌کند، مگر خطا کار» (۷۵)

«از احتکار جلوگیری کن پیامبر(ص) چنین می‌کرد» (۷۶)

درباره مسأله احتکار مباحثی چند مطرح است از جمله، آیا احتکار در شریعت مقدس حرام است یا نهی از آن در روایات فوق فقط دلالت بر کراهت می‌کند؟ متعلق و مورد احتکار منحصر در خوراکی‌ها یا خوراکی‌های محدودی است و یا اینکه حکم شامل هر کالایی می‌شود؟ آیا حرمت احتکار مقید به این است که مردم به کالای احتکار شده نیاز شدید داشته باشند و یا در هر حال نگهداری و نفروختن کالا برای بدست آوردن قیمت

بالتر جایز نیست؟ آیا حکم احتکار فقط در جایی است که محتکر کالا را خریده باشد و یا اینکه اگر کالا از تولیدات خود او باشد هم حکم جاری است؟ آیا برای جریان حکم احتکار مدت ویژه ای معتبر است یا خیر؟ و بالاخره، آیا حکومت اسلامی می‌تواند کالای احتکار شده را بر خلاف خواسته محتکر بفروشد؟ این مباحث در آثار فقهی شیعه و سنی با عنایت به منابع روایی آن آمده است که پرداختن به آنها مجال جداگانه می‌طلبید. (۷۷) اما تا آنجا که به بحث ما مربوط می‌شود باید گفت محتسب بعنوان مجری حکومت اسلامی در بازار، موضوع احتکار را در شرایط مختلف بازار و وضعیت رفاهی و نیاز مردم، تشخیص می‌دهد و حکم آن را جاری می‌کند خبرویت و تخصص ناظر بازار و همکاران او، در این راستا نقش اساسی را دارند.

۵-۱-۲. نرخ بندی کالاها

از آیات و روایات فراوانی می‌توان بدست آورد که نظر شارع مقدس این است که بازار و تجارت حتی الامکان بر روندی طبیعی، و آزاد از عرضه و تقاضا قرار داشته باشد. هر کس بر اساس نیاز خود به دنبال تولید، مصرف، خرید و فروش و ... باشد (۷۸) از همین روست که روایات بسیاری در نفی و منع از نرخ بندی کالاها (تسعیر) وارد شده است و بر پایه آن، فتاوی غالب فقهای شیعه و سنی بر حرمت آن قرار گرفته است. (۷۹) در مفتاح الکرامة بر این حکم ادعای اجماع و اخبار متواتر شده است. (۸۰) ولی این ادعا صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا، در مورد اجماع، شیخ مفید (ره)، فتوا به جواز داده است. وی، پس از اینکه حاکم شرع را به اجبار محتکر برای فروش کالاهای احتکار شده مجاز می‌کند، چنین می‌گوید:

«حاکم شرعی می‌تواند، هر گونه که مصلحت می‌داند، بر کالای محتکر قیمت گذارد، البته، نه بگونه‌ای که صاحبان کالا زیان کنند.» (۸۱)

تواتر اخبار بر حرمت قیمت گذاری نیز صواب نمی‌نماید. زیرا، از میان این اخبار، تعدادی اساسا دلالت بر حرمت نمی‌کند و تعداد دیگر هم به اندازه تواتر نیست. آن اخباری که به نظر ما چنین دلالتی ندارد، ولی در جوامع روایی و برخی از رسائلی که در احنکار و تسعیر نوشته شده (۸۲) دلالت می‌کند قیمت کالاها از سوی خداوند متعال به ملکی از ملائکه سپرده شده است. (۸۳)

نمونه‌ای از آن روایات، با سندی صحیح چنین است:

امام سجاد(ع) فرمود:

«خداوند عزوجل قیمت‌ها را به فرشته‌ای سپرده است که آن را سرپرستی می‌کند.» (۸۴)

در این روایات تنها چیزی که هست اینکه تعیین قیمت‌ها در دست ملائکه است. آیا این تعبیر نهی از تعیین آنها توسط دیگری می‌کند؟ مسلما تدبیر ملائکه در جهان، تدبیر تشریعی و قراردادی نیست؛ بلکه تدبیر تکوینی است که به صورت علیت واقعی و خارجی ظاهر می‌گردد. چنین علیتی با قانون تشریعی منافاتی ندارد.

بهرحال، با وجود خدشه در اجماع و تواتر اخبار بر حرمت قیمت گذاری، می‌توان حکم را با عنایت به روایت زیر که مسنداً هم معتبر است، اثبات کرد:

امام صادق(ع) به نقل از پدر بزرگوارشان می‌فرماید:

«روزی پیامبر اکرم(ص) از کنار محتکرین می‌گذشت؛ به آنان دستور داد تا کالاهای احتکار شده خود را بطوری که در معرض دید همگان باشد، بیرون آورند. به آن حضرت عرض شد: چرا بر آن کالاها قیمت نمی‌گذارید؟ حضرت خشمگین شدند و فرمودند: آیا من بر آنها قیمت گذارم؟ همانا قیمت دست خداست هرگاه که خواهد بالا برد و هرگاه که خواهد پایین آورد.»(۸۵)

خدشه‌ای که در دلالت روایات پیش آوردیم، در اینجا نمی‌آید. زیرا، گرچه واگذاری قیمت‌ها به خداوند، یا ملائکه در اینجا هم آمده است، اما امتناع شدید به پیامبر(ص) از قیمت‌گذاری نیز در آن آمده است. البته می‌توان به قرینه این روایت مفاد آن روایات را هم بهمین صورت فهمید صورت فهمید اما در این صورت، قبول کرده‌ایم که آن روایات مستقلاً و جداگانه، دلالت بر مطلوب ندارند، بلکه به کمک این روایت دلالت بر مطلب می‌کنند؛ و چنین دلالت وابسته‌ای، احراز تواتر را خدشه‌دار می‌سازد.

حتی اگر بپذیریم نرخ‌بندی کالاها ممنوعیت شرعی دارد، از سوی دیگر می‌دانیم که وانهادن مردم و قیمت‌های گران، بگونه‌ای که در تهیه مایحتاج خود در رنج و مشقت باشند، قطعاً مورد رضایت شرع نیست. چنین مفسده‌ای، در صورتی که وجود داشته باشد، با مفسده نرخ‌گذاری که از ادله حرمت آن بدست آمده است، در تراحم هستند. بنابراین، حکومت اسلامی با درایت و تشخیص دقیق شرایط، باید هر چند با تن دادن موقت به مفسده کمتر، جلوی مفسده بیشتر را بگیرد. وظیفه محتسب یا ناظر حکومت اسلامی بر بازار در همین جاست. درست مانند مورد احتکار، وظیفه او در قیمت‌گذاری نیز تشخیص کارشناسانه موضوع است.

۴-۲. تجسس و براندازی منکرات

دومین وظیفه یا صلاحیتی که از پیشینه تاریخی حسبه می‌توان بدست آورد تجسس و براندازی منکرات در جامعه است. آنچه در این بخش ارائه می‌کنیم شامل سه بحث است: اول، بررسی منکراتی که محتسب باید با آنها مبارزه کند. دوم، تجسس منکرات و اسلام و وظیفه محتسب. سوم، شیوه‌های براندازی منکرات.

۴-۲-۱. منکرات جامعه

کسانی که در وظایف محتسب قلم زده‌اند بتفصیل یکایک منکراتی که محتسب باید با آنها مبارزه کند را ذکر کرده‌اند. آنان، به ذکر محرمات شرعی اکتفاء نکرده، بمقتضای دوران و شرایط زندگی جمعی و فردی خود، یک سلسله منکرات اجتماعی را که عرف ناپسند می‌داند و یا آفت‌های بهداشتی، پزشکی، اقتصادی، اجتماعی و... را که در هر زمان و مکانی ممکن است وجود داشته باشد، را بیان نموده، شیوه‌های مبارزه با آنها را بر شمرده‌اند. در این راستا، سطح آگاهی‌های بشری از علوم مختلف (پزشکی، علم الاجتماع، اقتصاد و...) نقش مهم و اساسی داشته است. عنایت به همین نکته است که باعث شده برخی از صاحب نظران، اصولاً حسبه را به دو بخش تقسیم کنند: یکی حسبه دینی و دیگری حسبه مدنی. (۸۶) حسبه دینی همان معروف و منکری است که از جانب شرع تعیین شده است و شامل واجب و حرام، یا در نگاهی گسترده‌تر، مستحب و مکروه نیز می‌گردد. اما حسبه مدنی زشتی و زیبایی، یا باید و نبایدی است که از ویژگی‌های عرف و زمان و مکان برمی‌خیزد.

پرداختن به همه یا غالب منکرات عرفی و مدنی بمقتضای این دوران، چنانچه مرسوم نویسندگان حسب در دورانهای پیش بوده است، نه تنها در خور این مقاله نیست، بلکه به دلیل پیچیدگی، گسترش و تخصصی شدن علوم بشری در زمینه‌های گوناگون یاد شده، از توانایی يك نفر یا چند نفر نیز بیرون است. ایجاد تشکیلات و سازمانهای مختلف، در این زمینه‌ها، از سوی حکومت‌ها، بر همین اساس است. بنابراین، آنچه در توان این نوشتار است، نگاهی به منکرات شرعی است که در جامعه اسلامی باید به آنها مبارزه شود. این نگاه، غیر از اینکه زمینه را برای بحث براندازی و تجسس و منکرات فراهم می‌آورد، می‌تواند درباره منکرات مدنی که به آن اشاره شد، نیز، نقشی داشته باشد. توضیح اینکه در منکرات عرفی، نمی‌توان چنین پنداشت که محتسب یا بازوی اجرایی حکومت اسلامی، موظف است هر چه را که عرف نمی‌پسندد از میان بردارد. از دیدگاه اسلام، هر عرفی مورد پسند و تقدیر نیست. منکرات یا محرمات شرعی حدود پسند عرف را نیز تعیین می‌کنند. اگر رسمی در جامعه باشد که شرع از آن نهی کرده است، یا با مذاق شریعت (به تشخیص حکومت اسلامی) ناسازگار است، آن عرف خود، قابل مبارزه است.

«منکرات شرعی»

مراد از منکرات شرعی همان محرمات یا گناهانی است که در منابع اسلامی (آیات و روایات) و کتب فقهی و اخلاقی آمده است.

در تقسیم این گناهان به کبیره و صغیره از دیر باز بین متکلمین، فقهاء و مفسرین، مباحث و اختلاف نظرهای گوناگونی وجود داشته است. (۸۷)

اما برخی از پژوهشگران و صاحب نظران چنین تقسیمی را صحیح نمی‌دانند. (۸۸) بر اساس این نظر، صغیره و کبیره بودن يك امر، نسبی و لحاظی است (۸۹)، که براساس قانون اهم و مهم، باید هنگام امتثال تکالیف مورد توجه قرار گیرد. ملاک‌هایی که برای تشخیص گناهان کبیره وارد شده است (۹۰)، نیز بیان اهمیت برخی از گناهان و تأکید بیشتر شارع بر ترك آنها تلقی می‌شود. در صحیحه حلبی چنین آمده است:

«هر گناهی بزرگ است.» (۹۱)

روایتی که ترجمه آن در پی می‌آید، در بردارنده غالب گناهانی است که عنوان کبیره ذکر شده‌اند. این گناهان و منکرات شرعی هم اکنون نیز، در جوامع مسلمین کم و بیش انجام می‌شوند که وظیفه حکومت اسلامی تلاش در جهت براندازی آنهاست. در چگونگی این براندازی بزودی سخن خواهیم گفت. شیخ صدوق (ره) نامه‌ای مفصل از امام رضا (ع) به مامون را نقل می‌کند. در بخشی از آن نامه چنین آمده است:

گناهان کبیره اینهاست: کشتن فردی که جان او محترم است، زنا، دزدی، نوشیدن می، بدر فتاری با پدر و مادر، گریختن از جهاد، خوردن مال یتیم، خوردن مردار، خون، گوشت خوک و آنچه بغیر نام خداوند متعال ذبح شده است، بدون اینکه ضرورتی در کار باشد، خوردن ربا پس از آشکار بودن آن، کسب حرام، میسر که همان برد و باخت (قمار) است، کم گذاشتن در پیمانته و ترازو، نسبت بد به زنان پاکدامن، زنا، لواط، ناامیدی از خداوند متعال، آسودگی خاطر از عقوبت او، ناامیدی از رحمت او، کمک به ستمکاران، وابستگی و تکیه بر آنان، سوگند دروغ، ندادن حق دیگران بدون تنگدستی، دروغ، کبر، اسراف، تذبذب (پراکندن دارایی)، خیانت، کوچک شمردن حج و جنگ و در افتادن با دوستان خدا، سرگرم شدن به لهویات و اصرار بر گناهان. (۹۲)

بدیهی است تبیین و تنقیح هر يك از احکام فوق نیازمند بررسی و کاوش کارشناسانه در موضوع و حکم آنهاست.

۲-۲-۲. تجسس و پی گیری منکرات

بی گمان گناهی که آشکارا و در ملأ عام صورت می‌گیرد قابل پی گیری و مبارزه است، اما، آیا برای براندازی منکرات، حکومت اسلامی می‌تواند به تجسس و تعقیب پردازد؟ نویسندگان حسبه در این باره اظهار نظر کرده‌اند. از جمله ماوردی و ابویعلی می‌گویند: محتسب نمی‌تواند درباره محرمانی که پنهانی و غیر آشکار انجام می‌شوند، جستجو و تجسس کند؛ زیرا پیامبر(ص) فرموده است:

«هر کس از پلیدی‌ها چیزی بیاورد به پوشش الهی خود را بپوشاند، زیرا هر که چهره خود را در گناه به ما نشان دهد، حد الهی بر او جاری می‌کنیم.»

آنگاه نویسندگان توضیح می‌دهند که اگر در ارتکاب پنهانی منکر، حقی از کسی ضایع می‌شود، محتسب می‌تواند مجرم و جنایتکار را تحت تعقیب و پی‌گیری قرار دهد؛ مانند اینکه به او خبر دهند انسان بی گناهی را در محل خلوتی زندانی کرده‌اند تا او را به قتل رسانند. اما چنانکه، گناه پنهان مستلزم ضایع کردن حقی نباشد، محتسب نمی‌تواند برای دست یافتن به آن تجسس کند. (۹۳)

در اینجا با دو امر مسلم که به نظر، با یکدیگر ناسازگار می‌نمایند، روبرو هستیم: از يك سو، می‌دانیم که محتسب، بعنوان بازوی اجرایی حکومت اسلامی، برای اجرای احکام اسلام و براندازی منکرات جامعه، بناچار باید به دنبال کشف و پی‌گیری گناهان و مفاسدی که در حکومت اسلامی جرم شناخته می‌شوند، باشد. در این راستا، احیانا تشکیل گروه تجسس و تحقیق که موارد مشکوک و مورد اتهام را بررسی کنند، اجتناب ناپذیر است. اساسا نفس تشکیل دادن چنین گروهی و کاوش در براندازی مفاسد اجتماعی، خود رادع و بازدارنده مهمی در مقابل جویندگان فساد و گناه‌پیشه‌گان حرفه‌ای است.

از سوی دیگر، عقل(۹۴) و نقل بر این مطلب گواه شد که پی گیری و تجسس گناه دیگران حرام و خود از مفاسد بزرگ است. در آیه ۱۲ سوره حجرات چنین می‌خوانیم:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از گمانهای بسیاری دوری کنید. برخی از گمانها گناه است. و (از امور دیگران) تجسس نکنید...» (۹۵)

در روایتی از پیامبر اکرم(ص)، نیز چنین آمده است:

«... مسلمان‌ها را سرزنش و لغزشهای پنهان آنان را جستجو نکنید. هر کس لغزشهای پنهان را کاوش کند، خداوند لغزشهای پنهان او را کاوش می‌کند. و هر که را خدا کاوش کند، او را، هر چند در خانه خود باشد، مفتضح میگرداند.» (۹۶)

برخی از پژوهشگران، بین دو مطلب فوق چنین سازگاری برقرار کرده‌اند که روایات نهی از تجسس، ظاهراً ناظر به روابط افراد با یکدیگر است و در مورد وظایف حکومت اسلامی جاری نیست. (۹۷) اما این جمع با عبارات زیر که در نهج‌البلاغه از حضرت علی(ع)، خطاب به مالک اشتر، بعنوان نماینده حکومت اسلامی، آمده است، ناسازگار می‌نماید:

«باید دورترین مردم از تو و دشمن‌ترین آنها نزد تو جویاترین آنان در عیوب مردم باشد. در بین مردم عیوب (و لغزشهایی) است که والی سزاوارترین افراد در پوشاندن آنهاست. بنابراین، هرگز آنچه را از تو پنهان است آشکار مساز، تو تنها مسؤول پاک کردن (و برانداختن) آنچه آشکار است هستی، خداوند خود در آنچه از تو پنهان است حکم می‌دهد. تا می‌توانی عیوب پنهان مردم را بپوشان، تا خداوند هم آنچه را که تو نسبت به خود، دوست دارای از مردم پوشیده باشد، از آنان بپوشاند.» (۹۸)

بنابراین، آشکار نساختن گناهان، بلکه جستجو نکردن از آنها، همچنان که وظیفه فردی مردم است، وظیفه دولت اسلامی هم هست.

با این وجود، نمی‌توان بطور مطلق و در همه جا پذیرفت که حکومت اسلامی و بازوی اجرایی آن در براندازی منکرات، وظیفه فحص و تعقیب ندارد. حداقل، دو مورد را می‌توان استثناء کرد: مورد اول جایی است که پایمال شدن حقوق دیگران هم در میان باشد. مورد دوم جایی است که صرفاً فساد نیست، بلکه «افساد» هم هست. مورد اول همان است که در سخن ماوردی و ابویعلی هم آمده است و قبلاً نقل شد. دلیل این استثناء را همچنان که برخی از صاحب نظران هم گفته‌اند، (۹۹) می‌توان موارد فراوانی از قضاوت‌های حضرت علی(ع) دانست که در آنها حضرت به صرف وجود یا عدم بینه ظاهری می‌پردازند. از جمله این قضاوت‌ها موردی است که در ارشاد - شیخ مفید(ره) آمده است. (۱۰۰) برای این نقل، حضرت پس از اینکه شکایت جوانی را نسبت به قضاوتی از شریح قاضی، می‌شنوند، در مقام تفحص از واقع حال بر می‌آیند و با شیوه‌ای بسیار زیرکانه و جالب در بازپرسی، مرتکبین يك قتل را شناسایی می‌کنند و از آنان اعتراف می‌گیرند. در ذیل همان داستان به نقل از آن حضرت، داستان تفحص و تجسس داود پیامبر(ع) نسبت به منکری که در آن پایمال شدن حقی در میان بوده است را می‌خوانیم. در این داستان، نام کودکی که در کوچه بین دیگر کودکان مشغول بازی بوده است، برای حضرت داود(ع) مشکوک می‌نماید؛ و همین سبب پی‌گیری و تفحص می‌شود، تا آنجا که بالاخره خون بناحق ریخته شده‌ای آشکار می‌شود و حقی به صاحب حق بازگردانده می‌شود. (۱۰۱)

اما استثنای مورد افساد از آن اطلاق: مراد از افساد، در مقابل فساد که متضاد صلاح است (۱۰۲)، این است که شخص کاری کند تا دیگران در فساد افتند. معنای فساد که خارج شدن از حد اعتدال دانسته شده است (۱۰۳)، اختصاص به فساد در امور دنیوی ندارد. در نامه‌ای که از حضرت علی(ع) به فرزندشان امام حسن(ع) نقل شده است، چنین می‌خوانیم:

«بخشی از فساد تباه کردن توشه و تباهی معاد است.» (۱۰۴)

سرزنش از افساد، در قرآن کریم، آنقدر مورد تأکید است (۱۰۵) که می‌توان یقین کرد شارع مقدس بهیچ وجه راضی به آن نیست؛ تا آنجا که تجسس و کاوش از آن برای حکومت اسلامی جایز، بلکه لازم است. بنابراین، اگر کسی مخفیانه در خانه خود مشغول معصیت باشد، بر محتسب و بطور کلی حکومت اسلامی لازم بلکه جایز نیست پی‌گیر آن گردد؛ و یا اساساً تجسسی از این گونه معاصی به عمل آورد. اما، چنانکه آگاهی یابد،

یا احتمال دهد که فرد یا افرادی با تشکیل باندهای فساد، افراد را، هر چند در مکانهایی مخفی، به فسق و فجور سرگرم می‌کند، قطعاً باید در راه پیدا کردن و برانداختن آن تلاش کند. بلکه، تشکیل دستگاههای خبرجویی، با رعایت ضوابط شرعی و قاعده «الاهم فالاهم» (۱۰۶)، در این راستا، اجتناب ناپذیر است.

۳-۲-۴- شیوه‌های براندازی منکرات

برای براندازی منکرات مهمترین نکته توجه به شرایط و ویژگیهای پیچیده و گوناگون هر جامعه است. ساده انگاشتن این امر خطیر، نه تنها کمکی به براندازی منکرات نمی‌کند، بلکه ممکن است بر تشدید و گسترش آنها هم بیفزاید. بنابراین، آگاهیهای کارناسانه از ویژگیهای فرهنگی، اجتماعی، سوابق تاریخی، علایق ملی و ... از يك جامعه، شرط لازم و ضروری مبارزه با منکرات در آن جامعه است. با عنایت به چنین نکته‌ای، در راستای براندازی منکرات، چه بسا اقدامات و برنامه‌های گوناگون فرهنگی - اجتماعی، بسیار کارسازتر از اقدامات خشونت‌بار و اجرای مجازاتهای گوناگون باشد.

با وجودی که باید پایه‌های مبارزه با منکرات را با تأثیرات فرهنگی و از درون انسانها بنا کرد، خوی شهوت‌طلبی، برتری‌جویی و دیگر ردائل اخلاقی در بشر، گاهی آنچنان سرکش و فروزان است که جز از راه فشار و بازداری بیرونی، فروکش نمی‌کند و راه اعتدال در پیش نمی‌گیرد. از همین جاست که حق مجازات و تعزیر برای حکومت اسلامی، در راستای براندازی منکرات، مطرح می‌شود.

فقهاء، در بحث امر به معروف و نهی از منکر، مراتب برخورد و مبارزه با منکر را، در حقیقت براساس دو نکته یاد شده، از روی منابع اسلامی، چیده‌اند. (۱۰۷) البته سخن آنان در ارتباط با وظایف فردی هر يك از مؤمنین برای برخورد با منکرات بوده است و نه وظایف نهادین يك منصب و دایره حکومتی. اگر با لحاظ منابعی که از روی آن، فقها وظیفه فردی برای برخورد با منکرات را مشخص کرده‌اند، بخواهیم وظایف نهادین و برنامه‌ریزی شده حکومت اسلامی را در همین راستا مشخص سازیم، می‌توانیم این مبارزه را در دو بخش قرار دهیم: بخش اول شیوه‌های فرهنگی مبارزه و بخش دوم شیوه‌های کیفری و بازدارنده جزایی.

الف - شیوه‌های فرهنگی مبارزه با منکرات

شیوه‌های فرهنگی بسیار وسیع و گسترده است. برنامه ریزی‌های مختلف در رسانه‌های گروهی، مساجد و بطور کلی محل‌های گردهمایی مردم، ارگانهای تبلیغی و ... جزئی از این گونه مبارزه است. جلوگیری زیرکانه و عالمانه از نفوذ فرهنگ‌هایی که مورد پسند اسلام نیست (با پذیرش اصل تعامل و ترابط فرهنگ‌ها)، در فرهنگ اصیل جوامع مسلمین، در همین راستا قرار دارد. بررسی کارشناسانه همه جانبه و دقیق این موضوع، خود نیازمند مباحث طولانی فرهنگی - اجتماعی است که از حدود این مقاله خارج است. اما، از جنبه فقهی - حقوقی، این مطلب را یادآور می‌شویم که جلوگیری از منکرات، از روی شیوه‌های یاد شده، بر مبارزه جزائی و کیفری مقدم است. بلکه، براساس منطقی که در اسلام برای تبلیغ و گسترش اسلام معرفی شده است (۱۰۸) و در بیان مراتب امر به معروف و نهی از منکر، بعنوان وظیفه فردی، در کتب و آثار فقهی هم آمده است، برخورد فرهنگی و ارشادی، شرط لازم برای برخورد خشونت‌آمیز است. (۱۰۹)

بجز روایاتی که بر پوشاندن زشتی‌های مردم توسط حکومت اسلامی ترغیب می‌کند و نمونه‌ای از آنها را قبلاً در نامه حضرت علی(ع) خطاب به مالک اشتر خواندیم، در روایات بسیاری، نیز کسانی که خود را معرفی اجرای حدود و مجازات اسلامی قرار میدهند، مورد سرزنش واقع شده‌اند. (۱۱۰) بنابراین، هر چند که با فرض ثبوت موردی از موارد مجازات، با رعایت همه شرایط در آن، درنگ در اجرای حدود بهیچ وجه جایز نیست، (۱۱۱)

اما نظر شارع مقدس این است که حتی الامکان از طریق دیگر جلوی منکرات گرفته شود؛ و پس از ارتکاب نیز مرتکب، بین خود و خدا توبه کند نه اینکه خود را به تیغ مجازات بسپارد.

ب - شیوه‌های کیفری مبارزه با منکرات

شیوه‌های کیفری و جزائی مبارزه با منکرات، همان است که در آثار فقهی و منابع اسلامی، تحت عنوان «حدود و تعزیرات» آمده است. توضیح اینکه در اسلام برای برخی از منکرات و محرمات شرعی، مجازات صریح و مشخصی تعیین شده است که به آنها «حدود» می‌گویند. مانند مجازات‌هایی که برای زنا، لواط، شرب خمر و... تعیین شده است. اما گناهان دیگری که برای آنها مجازات معینی وجود ندارد، به صلاحدید حکومت اسلامی واگذار شده است تا براساس مصلحت وقت و شرایط گوناگون زمانی و مکانی، در مقابل ارتکاب آنها، مجازاتی را تعیین کند، که به آن «تعزیر» می‌گویند. مباحث گوناگون فقهی که در طرق اثبات، چگونگی اجرا، شرایط عفو و... در هر يك از مجازات‌های اسلامی مطرح است، به کتب استدلالی فقه و منابع اسلام ارجاع داده می‌شود. (۱۱۲)

۳-۴- گسترش و اجرای نیکی‌های (امر به معروف)

گسترش و اجرای نیکی‌ها یکی از دو رکن عمده وظایف و صاحبیت‌های نهاد حسبه است که در پیشینه تاریخی آن مورد اشاره قرار گرفت. مباحث عمده گسترش و اجرای نیکی‌ها همان مسأله مبارزه با منکرات است. همچنان که در آنجا شیوه‌های فرهنگی و جزایی، در براندازی مطرح است، در اینجا نیز همان شیوه‌ها، در راستای اجرا و گسترش معروف شایان ذکر است. همچنان که منکر به منکر دینی و مدنی تقسیم می‌شود، معروف، نیز این چنین است. همچنان که تجسس از منکرات، در صورتی که پایمال شدن حقوق دیگران و یا افساد مطرح نباشد، مذموم است، جستجوی اینکه آیا مردم در رفتارهای فردی خویش، به انجام فرائض و مستحبات می‌پردازند یا نه، لازم است و نه سزاوار. همچنان که براندازی فسق ظاهر و افساد در جامعه، از وظایف و صلاحیت‌های حسبه است، حفظ، نگهداری و توسعه فرائض دینی که مظاهر دین در جامعه است، نیز از جمله آن وظایف می‌باشد. نظارت بر اجرای صحیح و موقع نمازهای جمعه و جماعت، کیفیت ساختن و آراستن مساجد، گفتن درست و به موقع از آن، پی‌گیری اثبات ابتدای ماهها، بویژه ماههایی که موضوع احکام جمعی و همگانی هستند، مانند ماه مبارک رمضان، شوال و ذیحجه، از جمله این وظایف هستند.

«توجه به سنن مذهبی شیعه»

در چهار چوب سنن مذهبی شیعه، نظارت بر حسینیه‌ها و تکایا، مراسم عزاداری برای معصومین علیه‌السلام بویژه مراسم عزاداری سالار شهیدان امام حسین علیه‌السلام و دیگر بزرگان مذهب و... را هم می‌توان در صلاحیت‌های حسبه داخل کرد. در این راستا، بویژه پالایش ظریف، زیرکانه و عالمانه چنین مراسمی از خرافات و آنچه که با اصول یا فروع مذهب ناسازگار است، از اهمیت فراوانی برخوردار است. همچنین نظارت بر زیارتگاهها، مخصوصا زیارتگاههای معصومین(ع) که مراکز عشق ورزی مردم پاکدل به مکتب اهل بیت عصمت و طهارت می‌باشد، امری خطیر و بسیار مهم است.

بطور کلی، آن دسته از اجتماعات و مراسمی که در بین مردم، برپایه علایق دینی بر پا می‌شود، همان چهره‌های «معروف» است که وظیفه حسبه نظارت بر حسن انجام آنها، بر پایه خواسته شریعت می‌باشد.

همچنین آن دسته از واجبات بلکه مستحبات که باید در جامعه اسلامی برزو و ظهور داشته باشد و احیانا به ادله‌ای متروک مانده، یا به آن توجه چندانی نمی‌شود، باید توسط محتسب احیاء گردد و رواج یابد.

۴-۴- نظارت بر کارگزاران حکومتی

بخشی از صلاحیت‌های حسبه که از دیرباز در حکومت‌های اسلامی و کتب حسبه معروف بوده است، نظارت محتسب بر کار دیگر کارگزاران حکومتی است ابن الاخوه، از نویسندگان معروف حسبه در ضمن وظایف و صلاحیت‌های محتسب می‌گوید:

«شایسته است که محتسب در مجالس امیران و کارداران حاضر شود و آنان را فرمان دهد که به مردم مهربانی و نیکی کنند و احادیثی که در این باب وارد شده است را به ایشان برخواند. چنانچه رسول خدا فرمود: «امیری که امور مسلمانان به دست اوست، اگر برای آنان کوشش نکند و خیر آنان نطلبد، به بهشت در نخواهد آمد. در روایت دیگری آمده است «بوی بهشت به مشام او نخواهد رسید» (۱۱۳)

نویسندگان دیگر حسبه، نیز کم و بیش، به این بخش از وظایف حسبه توجه داده داده‌اند.

اگر اساس وظایف محتسب را امر به معروف و نهی از منکر بدانیم، روشن است که چنین وظیفه‌ای در قبال کارگزاران حکومت که با جان و مال مردم در ارتباط هستند نیز، وجود دارد. گرچه تصدی مناصب حکومتی به مناسبت و مرتبه هر منصبی، دارای شرایطی است که حتی الامکان، افراد گزینش شده به بهترین وجه از پس مسئولیت‌های خود برآیند، (مانند شرط عدالت، تخصص و...)، اما تجربه نشان داده است که بشر برای انجام وظایف خود بجز انگیزه‌های درونی، به مراقبت‌های بیرونی هم نیازمند است. در سیره حکومتی پیامبر(ص) و حضرت علی علیه‌السلام، نیز نظارت و مراقبت بر کارگزاران و مسئولین حکومتی، فراوان دیده شده است. از امام رضا(ع) چنین نقل است:

«پیامبر(ص)، هرگاه لشکری به سرداری امیری گسیل می‌داشت، همراه او کسی از معتمدین خود را می‌فرستاد تا اخبار آن امیر را جستجو کند (و به ایشان گزارش دهد).» (۱۱۴)

در نامه معروف حضرت علی(ع) به مالک اشتر، درباره مراقبت بر کارگزاران حکومتی چنین می‌خوانیم:

«پس بر کارهای آنان مراقبت دار و جاسوسی راستگو و وفاپیشه بر ایشان بگمار که مراقبت نهانی تو در کارهایشان، وادار کننده آنهاست به رعایت امانت و مهربانی است بر رعیب، و خود را از کارکنانت واپای! اگر یکی از آنان دست به خیانتی گشود و گزارش جاسوسان تو بر آن خیانت همداستان بود، بدین گواه بسنده کن و کیفر او را با تنبیه بدنی بدو برسان و آنچه بدست آورده بستان، سپس او را خوار بدار و خیانتکار شمار و طوق بدنامی را در گردنش درآر.» (۱۱۵)

برابر نقل نهج البلاغه در نامه‌ای دیگر، به یکی از کارگزاران خو چنین می‌فرماید:

«اما بعد، پسر حنیف! به من خبر رسیده است که مردی از جوانان بصره تو را بر خوانی خوانده است و تو بدانجا شتافته‌ای. خوردنیهای نیکو برایت آورده‌اند و پی در پی کاسه‌ها پشت نهاده. گمان نمی‌کردم تو مهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندان به جفا رانده است و بی نیازشان خوانده. بنگر - کجایی - و از آن سفره چه می‌خواهی. آنچه حلال از حرام ندانی بیرون انداز و از آنچه دانی از حلال به دست آمده در کار خود ساز.» (۱۱۶)

عبارات فوق دلالت می‌کند که آن حضرت، به طرق گوناگون، از رفتارهای منسویین خود آگاه می‌شده‌اند. همچنین، دربردارنده پند و وعظ به آنان است که از مراتب امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد.

۴-۵- صلاحیت‌های حسبه و حقوق اقلیت‌های مذهبی

بی گمان کفر، یعنی متدین نبودن به دین اسلام، از بزرگترین محرّمات و منکرات است. بنابراین، علی‌الاصول از وظایف حکومت اسلامی، مبارزه صحیح و حساب شده با کفر است. آیات و روایات فراوان در محکومیت کفر، در این باره تردیدی باقی نمی‌گذارد. اما، همه سخن در شیوه و شرایط این مبارزه است که غالباً در «کتاب الجهاد» از ابواب فقهی، از منظر بیان حکم شرعی و وظیفه دینی، آمده است. (۱۱۷) همچنان که در آن کتاب آمده، بطور کلی می‌توان کافر را به دو قسم حربی و ذمی تقسیم کرد. (۱۱۸) مشهور، بلکه اجماعی شیعه این است که کفار ذمی (۱۱۹) اهل کتاب، یعنی یهودی‌ها، مسیحی‌ها، بلکه مجوسی‌ها (پیروان پیامبری که در روایات (۱۲۰) از آن یاد شده است) می‌باشند. بقیه کفار، اصطلاحاً کافر حربی نامیده می‌شوند.

بطور کلی و در صورت نبودن مصلحت ویژه، پیمان معتبر و...، با شرایطی که در «کتاب الجهاد» قابل بحث است، برخورد حکومت اسلامی با کفار حربی این است که یا ایمان آورند و یا شمشیر اسلام بر علیه آنان است. (۱۲۱) اما کفار ذمی، اساساً در جامعه اسلامی قابل پذیرش هستند. (۱۲۲)

ذمه که به معنای عهد و امان است (۱۲۳)، می‌تواند به همین مسأله اشاره داشته باشد. بدین ترتیب اقلیتی غیر مسلمان، در جامعه مسلمین پذیرفته می‌شوند. آیا برخورد نهاد حسبه با وظیفه امر به معروف و براندازی منکرات از دیدگاه اسلام، با چنین ساکنان نامسلمان، اما مشروع سرزمین‌های اسلامی، تفاوتی با رابطه او با ساکنان مسلمان ندارد؟ ضمن سخن از صلاحیت‌های حسبه، برخی از نویسندگان تاریخی حسبه، اشاراتی به چنین تفاوتی دارند. مثلاً، ماوردی و ابویعلی ضمن بیان منکرات مربوط به حقوق مشترك بین حق الله و حق الناس، منع از اشراف بر خانه‌های مردم را از این قبیل می‌دانند؛ آنگاه می‌گویند:

اگر کسی ساختمان منزل خود را بالاتر از خانه دیگری قرار دهد، نمی‌توان او را مجبور کرد که آن را بپوشاند، ولی باید از اشراف و نظر انداختن او به خانه دیگران جلوگیری به عمل آید. اما اهل ذمه، نمی‌توانند خانه‌های خود را مرتفع‌تر از خانه‌های مسلمانان بسازند. ولی چنانچه (با خریدن و مانند آن) ساختمانهای مرتفع‌تر را مالک شوند، از اشراف بر مسلمین جلوگیری می‌شوند. (۱۲۴)

پذیرش سکونت اهل کتاب در میان مسلمانان، در آثار فقهی تحت عنوان «پیمان ذمه» مطرح شده است. (۱۲۵) این پیمان دارای ارکان، شرایط لازم و شرایط اختیاری است که به موجب آن اصول روابط مسلمین و حکومت اسلامی با آنها معین می‌گردد. پایه مشروعیت چنین پیمانی، گذشته از سیره پیامبر (ص) (۱۲۶)، آیه ۲۹ سوره توبه دانسته شده است:

«با کسانی از اهل کتاب که ایمان به خدا و روز آخرت نمی‌آورند و آنچه خدا و رسول حرام کرده‌اند را حرام نمی‌دانند و به این حق متدین نمی‌شوند، به نبرد پردازید تا اینکه به دست خویش با خواری، جزیه دهند.» (۱۲۷)

بر پایه این آیه، صاحب جواهر (ره) در هر پیمان ذمه سه شرط را لازم دانسته است: اول دادن جزیه، یعنی مال مقرر که طبق قرارداد از سوی اهل کتاب به حکومت اسلامی پرداخت می‌شود. (۱۲۸) دوم آنچه که در امان تحت الحمايه بودن آنان، از سوی حکومت اسلامی، اقتضاء می‌کند؛ مانند اینکه به نفع دشمنان آن حکومت هیچ تلاشی (جاسوسی، پناه دادن و ...) نداشته باشند؛ (۱۲۹) و یا توطئه جنگ با مسلمین نچینند. سوم اینکه به احکام قاضیان حکومت اسلامی تن دهند (۱۳۰) وی، آنگاه به استناد روایت صحیفه زیر، شرط چهارمی نیز به این شرایط می‌افزاید:

«از امام صادق (ع) رسیده است که رسول الله (ص) از اهل ذمه به این شرط جزیه قبول کرد (و با آنان جنگ نکرد) که آنان ربا خواری نکنند، گوشت خوک نخورند و با خواهران و دختران برادر و خواهر ازدواج نکنند. سپس هر که از آنان چنین کند امان خدا و رسول از او برداشته می‌شود. امام صادق (ع) (آنگاه) فرمود: و امروز برای آنان ذمه‌ای نیست. (۱۳۱)

آن شرط که در شرایط هم آمده است (۱۳۲)، تظاهر نکردن اهل کتاب، در جامعه مسلمین، به منکرات شرعی اسلام است.

دو شرط دیگر نیز ذکر شده است؛ اما نه بعنوان شرایط لازم که در همه پیمانهای ذمه ضروری باشد، بلکه شرایطی که بر پایه نظر حکومت اسلامی قرار دارد: اول اینکه به مسلمانان آزاری نرسانند؛ دوم اینکه از ساختن معابد و زدن ناقوس و مرتفع کردن ساختمانهای خود بپرهیزند. (۱۳۳) گنجاندن این گونه شرایط در عقد ذمه به معنای این است که با نقض آنها اصل پیمان از بین می‌رود. اما نگنجاندن آنها به معنای این نیست که اگر از چنان مواردی پرهیز نکردند، به هیچ وجه قابل پیگرد قانونی نباشند. بلکه مقتضای این شرط ضروری و لازم الاجرا که باید به احکام دادگاههای اسلامی تن دهند، این است که در صورت مخالفت تحت پیگرد قرار خواهند گرفت. مثلاً اگر در عقد ذمه شرط کنند که به مسلمانان آزار نرسانند، چنانکه آزاری به آنان رسانند، بطور کلی، از ذمه و امان مسلمین خارج می‌شوند و نتیجه آن مشروعیت جنگ با آنان است. اما چنانچه این شرط را در پیمان نیاورند، نتیجه آزار به مسلمانان نقض پیمان نیست، بلکه فقط پیگرد قانونی آزار دادن به دیگران را بدنبال دارد.

همه برداشت‌ها و استدلالهایی که در کتب فقهی شیعه و سنی، درباره احکام گوناگون روابط اهل کتاب با مسلمین و حکومت اسلامی، از روی منابع اسلامی، صورت گرفته است، از دیدگاه اصول استنباط احکام شرع، درست باشد، یا نادرست، این مقدار مسلم است که روابط اجتماعی این دسته از کفار با مسلمین، برابر پیمان ذمه معین می‌شود. بنابراین، وظایف و صلاحیت‌های حسب در ارتباط با این اقلیت‌های مذهبی، باید در چهار چوب همین پیمان باشد.

اما، چنانچه بهر دلیلی، پیمان ذمه بسته نشده باشد، باز هم ممکن است روابط حقوقی اهل کتاب و صلاحیت‌های حسب را تبیین کرد. توضیح اینکه در این صورت می‌توانیم از روی منابع اسلامی که در راستای احکام اهل کتاب در دست ماست، به ملاک‌هایی دست یابیم. مثلاً، روشن می‌شود که شریعت اسلام هرگز

راضی به این نیست که کفار در میان مسلمانان، به تبلیغ و ترویج مرام خود پردازند. همچنین تظاهر به منکرات و محرمات شرعی در اسلام، چون موجب گسترش آنها در جامعه می‌شود، جایز نیست. از سوی دیگر، در صورتی که خطری اساسی متوجه اسلام و مسلمین نباشد، اصل سکونت اهل کتاب، در بین مسلمین از سوی شرع قابل پذیرش است و... اینها ملاک‌هایی است که از روی منابع و مدارک اسلامی در «احکام اهل ذمه» که برخی از آیات و روایات آن را در اینجا آوردیم، قابل استنباط، بحث و بررسی است.

۱- ابن منظور. لسان العرب. بیروت؛ داراحیاء التراث العربی؛ الجوهری. صحاح اللغة. چاپ چهارم: بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷. لویس معلوف. المنجد. افسیت تهران، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۶۲ و ابن فارس. مقاییس اللغة. قم، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۴، ماده «حَسَبَ».

۲- ابن منظور. لسان العرب ج ۳، بیروت، داراحیاء التراث العربی. ص ۱۶۴.

۳- همان، ۱۶۶.

۴- همان.

۵- همان.

۶- موسی لقبال. الحسبة المذهبة فی بلاد المغرب العربی. چاپ اول: الجزيرة، الشركة الوطنية للنشر و التوزیع، ۱۹۷۱، ص ۲۲.

۷- همان.

۸- الشیخ حر العاملی. وسائل الشیعة ج ۱۲. تهران، مکتبة الاسلامیة، ۱۴۰۳. ص ۲۰۹، کتاب التجارة، ابواب مایکتسب به، باب ۸۶ حدیث ۸ و همان، ص ۳۲۶: ابواب آداب التجارة، باب ۳۶، حدیث ۵.

۹- الکتانی. الترتیب الاداریة ج ۱. بیروت، دارالکتاب العربی. ص ۲۸۵.

۱۰- منیر عجلانی. عبقریة الاسلام. بیروت، دارالنفائس، ۱۴۰۹. ص ۲۸۹.

۱۱- الہندی، کنز العمال ج ۵. بیروت، مؤسسہ الرسالہ، ۱۴۰۵. ص ۸۱۵ و ابن سعد. الطبقات الكبرى ج ۵. بیروت، دارصادر. ص ۸۵.

۱۲- الشیخ حر العاملی. وسائل الشیعة ج ۱۲. تهران، مکتبة الاسلامیة، ۱۴۰۳. ص ۲۸۳، کتاب التجارة، ابواب آداب التجارة باب ۲ حدیث ۱ و صبحی صالح، نهج البلاغہ. افسیت قم، انتشارات هجرت، ۱۳۹۵. ص ۴۲۸.

۱۳- وکیع محمد بن خلف بن حیان. اخبار القضاة ج ۱. قاهره، مطبعة الاستقامة، ۱۹۴۷. ص ۲۵۳.

۱۴- الطبری. تاریخ الامم و الملوك ج ۶. بیروت، مؤسسہ الاعلمی، ۱۴۰۳. ص ۲۶۷.

- ۱۵- منیر عجلانی. عبقریة الاسلام. بیروت، دارالنفائس، ۱۴۰۹. ص ۲۹۰.
- ۱۶- همان، ص ۲۸۹.
- ۱۷- ابن طیفور، بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیة. بغداد، مكتبة المثنی، ۱۹۶۸. ص ۱۲.
- ۱۸- خطیب. تاریخ بغداد، ج ۱. بیروت، دارالکتاب العربی. ص ۸۰.
- ۱۹- ماوردی. الاحکام السلطانیة. قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۶، ص ۲۴۰ و ابویعلی. الاحکام السلطانیة. ص ۲۸۴.
- ۲۰- مانند غزالی در احیاء علوم الدین، ابن تیمیہ در الحسبہ، ابن القیم الجوزیة در الطرق الحکمیة، شیزری در نہایة الرتبة و ابن الاخوة در معالم القرية.
- ۲۱- خواجه نظام الملک. سیاستنامہ. بہ انضمام و تصحیح محمد آقای تویمن، لندن، ۱۹۷۶. ص ۴۵: فصل ششم، اندریاب قاضیان و خطیبیان و محتسب و رونق کارایشان.
- ۲۲- باستانی پاریزی، ابراهیم. سیاست و اقتصاد در عصر صفوی. چاپ دوم: تهران، انتشارات صفی علیشاه، ۱۳۵۷. ص ۱۸۹.
- ۲۳- همان، ص ۳۴ و محمد حسین ساکت، نهاد دادرسی در اسلام، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی(ع)، ۱۳۶۵. ص ۳۰۸.
- ۲۴- اعتماد السلطنة، محمد حسن خان. المآثر و الآثار. چاپ سنگی، ص ۱۱۹.
- ۲۵- ساکت، محمد حسین. نهاد دادرسی در اسلام. مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی(ع)، ۱۳۶۵. ص ۳۱۷.
- ۲۶- جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام. ترجمه علمی جواهر کلام. تهران. انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵. ص ۱۹۴.
- ۲۷- همان. همچنین ر.ک: ابن خلدون. مقدمة ابن خلدون. تهران، انتشارات استقلال، ۱۴۱۰. ص ۲۲۵.
- ۲۸- پ ماوردی. الاحکام السلطانیة، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۶. ص ۲۴۰ و ابویعلی. الاحکام السلطانیة. ص ۲۸۴.
- ۲۹- همان.
- ۳۰- عبدالرحمن الشیزری. نہایة الرتبة فی طلب الحسبہ. بیروت، دارالثقافة. ص ۶.
- ۳۱- همان، ص ۱.
- ۳۲- ابن الاخوة. معالم القرية فی احکام الحسبہ. کمبریج، مطبعة دارالفنون، ۱۹۳۷. ص ۷.
- ۳۳- ابن القیم الجوزیة. الطرق الحکمیة. بیروت، دارالکتب العلمیة، صص ۲۳۶-۲۴۰ و نظیر همین عبارات در ابن تیمیہ. الحسبہ. قاهره، مطبوعات الشعب، ۱۹۷۶، صص ۱۸-۱۳.

۳۴- محمد بن مکی العاملی (شهید (ره)). کتاب الدروس. قم، انتشارات صادقی، ص ۱۶۴.

۳۵- شیخ بهایی. اربعین. مطبعه صابری. ص ۱۰۱.

۳۶- سلسله الینابیع الفقهیة، ج ۹. بکوشش علی اصغر مروارید. چاپ اول: بیروت، مؤسسه فقه الشیعة و الدار الاسلامیة، ۱۴۱۰. صص ۵۵، ۱۰۶ و ۱۸۹.

۳۷- انصاری، مرتضی. مکاسب، چاپ دوم؛ تبریز مطبعة الاطلاعات، ۱۳۷۵، (ه.ق)، ص ۱۵۴. همچنین، المیرزا علی التبریزی الغروی، التنقیح فی شرح العروة الوثقی تقریرا لبحث آیه الله السید ابوالقاسم الخویی (ره) ج ۱. قم، دارالهادی (مباحث الاجتهاد و التقليد)، ص ۴۲۳.

۳۸- آل بحر العلوم، سید محمد. بلغة الفقیه، ج ۳. چاپ چهارم: تهران، مکتبه الصادق، ۱۴۰۲. ص ۲۹۰.

۳۹- همان، ص ۲۹۶.

۴۰- منتظری، حسینعلی. دراسات فی ولاية الفقیه و فقه الدولة الاسلامیه، ج ۱. قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیة، ۱۴۰۸. ص ۵۷۲.

۴۱- التبریزی الغروی، علی. التنقیح فی شرح العروة الوثقی تقریرا لبحث آیه الله السید ابوالقاسم الخویی (ره) ج ۱، قم، دارالهادی. (مباحث الاجتهاد و التقليد) ص ۴۲۳.

۴۲- منتظری، حسینعلی. دراسات فی ولاية الفقیه و فقه الدولة الاسلامیه ج ۱. قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیة، ۱۴۰۸. ص ۵۷۲.

۴۳- البته در اینجا نظر نگارنده تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و مطرح شدن همه جانبه بحث حکومت در اسلام، می باشد. پس از انقلاب و طرح مسأله ولایت فقیه، بعنوان محور اصلی نظام حکومت از دیدگاه فقه شیعه، در گسترده ترین اثر فقهی در این زمینه، یعنی «دراسات فی ولاية الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة»، حسب مترادف با امر به معروف و نهی از منکر، اما بعنوان يك نهاد حکومتی مطرح شده است. اما، در این اثر نیز پس از ذکر تاریخچه ای از نهاد حسبه و مواردی از روایات که می تواند بر وظایف محتسب منطبق شود، بخش هایی از «معالم القربة» اثر ابی الاخوة، در وظایف محتسب، عینا، نقل شده است، و از بحث استدلالی از روی کتاب و سنت در این زمینه، به دلیل ضیق مجال، خودداری شده است: دراسات فی ولاية الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة. ج ۲. ص ۲۵۹ به بعد.

۴۴- شیخ جعفر کاشف الغطاء، (ره) در کشف الغطاء، در آغاز بحث امر به معروف و نهی از منکر، بر عقلی بودن آن تأکید کرده است. وی آن را از قبیل شکر منعم می داند: کشف الغطاء، اصفهان، انتشارات مهدوی، ص ۴۱۹.

۴۵- آیات و روایات بسیار زیادی، در ترغیب، تشویق و بیان امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد. از جمله سوره آل عمران، آیات ۱۰۴، ۱۱۰ و ۱۱۴؛ سوره توبه، آیات ۷۱ و ۱۱۲ و روایات ابواب الامر و النهی و ما یناسبهما، باب ۱، ۲، ۳، ۴ و... در وسائل الشیعة، تهران، مکتبه الاسلامیة، ج ۱۱، ص ۳۹۳ به بعد.

۴۶- ابن تیمیه، ظاهرا با چنین نگرشی، نام کتاب خود در حسبه را «الحسبة فی الاسلام و وظيفة الحكومة الاسلامیة» گذاشته است. وی، در آغاز سخن خود در این کتاب می گوید: «و اذا کان جماع الدین و جمیع الولايات هو امر و نهی...»: ابن تیمیه. الحسبة فی الاسلام...، قاهره، مطبوعات الشعب، ۱۹۷۶. ص ۱۳.

۴۷- این تشتت در گزارشی هم که دائرة المعارف الاسلامیه، از حسبه داده است، نیز مشاهده می‌شود.

رك: دائرة المعارف الاسلامیه. به كوشش جمعی از مستشرقین اروپایی، ج ۷. ترجمه عربی. قم، انتشارات اسماعیلیان، ص ۳۷۹.

۴۸- ماوردی. الاحكام السلطانيه. قم، مكتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۶. ص ۴۲۳ و ابویعلی. الاحكام السلطانيه. ص ۲۷۸.

۴۹- همان.

۵۰- همان، ماوردی، تا ص ۲۵۸ و ابویعلی تا ص ۲۷۸.

۵۱- مانند شیخری در نهاية الرتبة، ابن الاخوة در معالم القرية، ابن القيم در الطرق الحكمیه، ابن تیمیه در الحسبه و بلکه غزالی در احیاء علوم الدین، کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر.

۵۲- مثلاً سخن ابن الاخوة در شیوه طبابت، رعایت امور بهداشتی و...، قابل ذکر است: رك: معالم القرية. كمبریج، مطبعة دارالفنون، ۱۹۳۷. ص ۱۵۴: فی الحسبة علی الحمامات و قوامها و ذكر منافعها، ص ۱۵۹: فی الحسبة علی الفصادين و الحجامين، ص ۱۶۵: فی الحسبة علی الاطباء و منافعها و الجرائحين و المجبرين و...

۵۳- افرادی که در سند روایت آمده‌اند، همه از بزرگان حدیث و قابل اعتماد هستند. اما طلحة بن زید، نیز شیخ طوسی(ره) درباره او گفته است: «کتابه معتمد» (الفهرست، قم، منشورات الرضی، ص ۸۶). بعلاوه، مرحوم آیت الله خوئی در معجم رجال الحدیث (ج ۹، قم، مرکز نشر آثار شیعه ۱۴۱۰، ص ۱۶۴) تعداد روایات او را ۱۶۵ مورد شمرده است. ضمناً، در همین مدرک، از قول شیخ طوسی(ره) و نجاشی(ره) فقط يك کتاب برای او نقل شده است که ظاهراً همان است که شیخ طوسی در «الفهرست» گفته است: «کتاب معتمد». این در حالی است که هیچ قدمی در وثاقت او نیز یافت نشده است. به نظر می‌رسد مجموعه آنچه گفته شد در اعتبار طلحة بن زید کافی باشد.

۵۴- شیخ حر العاملی. وسائل الشیعه، ج ۱۲. تهران، مكتبة الاسلامیة، ۱۴۰۳. ص ۳۰۰، ابواب آداب التجارة، باب ۱۷ حدیث ۱: محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن محمد بن یحیی عن طلحة بن زید عن ابی عبدالله(ع) قال: قال امیر المؤمنین(ع) سوق المسلمین كمسجدهم، فمن سبق الی مكان فهو احق به الی اللیل و كان لا يأخذ علی بیوت السوق كراءً.

۵۵- العاملی، سید جعفر مرتضی. السوق فی ظل الدولة الاسلامیة، لبنان، الدارالاسلامیة ۱۴۰۸. ص ۳۹.

۵۶- ابن ماجه. السنن ج ۲، بیروت، دار احیاء التراث العربی. ص ۷۵۱.

... ان رسول الله(ص) ذهب الی سوق النبیط. فنظر الیه فقال: لیس هذا لكم بسوق... ثم رجع الی هذا السوق فطاق فيه ثم قال: هذا سوقكم. فلا ينتقضن و لا یضربن علیه خراج.

۵۷- السمهودی، علی بن احمد. وفاء الوفاء ج ۲. بیروت، دار احیاء التراث العربی. ص ۷۴۸.

... ان النبی(ص) اتی بنی ساعدة، فقال: انی قد جئتم فی حاجة، تعطونی مكان مقابرکم فاجعلها سوقاً، و كانت مقابرهم ماحازت دار ابن ابی ذئب الی دار زید بن ثابت؛ فاعطاه بعض القوم و منعه بعضهم و قالوا: مقابرنا... فجعله سوقاً.

۵۸- البته، برخی از روایات در جوامع روایی به چشم می‌خورد که در آنها بازار و داخل شدن در آن سرزنش شده است. مانند روایت ۳۷۵۱ در من لایحضره الفقیه (ج ۳، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۰۴. ص ۱۹۹). باید توجه داشت که چنین سرزنش‌هایی، در واقع، نسبت به منکراتی است که در بازار رخ می‌دهد؛ مانند کم‌فروشی، دروغ‌گویی و ... شاهد این ادعا عباراتی است که در روایت یاد شده، ظاهراً در مقام تعلیل از سرزنش بازار، آمده است:

«... فبین مطفّف فی فقیرا و طایبش فی میزان او سارق فی زرع او کاذب فی سعة...».

۵۹- شیخ طوسی(ره)، تهذیب الاحکام، ج ۷، چاپ سوم: تهران، دارالکتب الاسلامیه، ص ۲: ترك التجارة ينقص العقل.

۶۰- همان، ص ۳: عن معاذبن کثیر بیاع الاکسیه قال: قلت لابی عبدالله(ع) انی قد هممت ان ادع السوق و فی یدی شی قال: اذا یسقط رأیک و لا یستعان بک علی شیء.

۶۱- محمد بن یعقوب الکلینی، الکافی فی الاصول و الفروع، ج ۵. تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲. ص ۱۴۹. قال: قلت لابی عبدالله(ع): انی کففت عن التجارة و امسکت عنها، قال لم ذلك؟ اعجز بک؟ كذلك تذهب اموالکم؛ لا تکفوا عن التجارة و التمسوا من فضل الله عزو جل.

۶۲- شیخ حر العاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲. تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۳. ص ۲۸۲، ابواب آداب التجارة، باب ۱، حدیث ۱.

۶۳- همان، ص ۲۸۳ و حدیث ۴.

۶۴- همان، ص ۲۸۴ و باب ۲ حدیث ۲. عن ابی عبدالله(ع) قال: قال رسول الله(ص): من باع و اشتری فلیحفظ خمس خصال و الا فلا یشترین و لا یبیعن: الربا و الحلف و کتمان العیب و الحمد اذا باع و الذم اذا اشتری.

۶۵- ترجمه محمد کاظم معنوی. «ویل للمطففین». الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون. و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون. الا یظن اولئک انهم مبعوثون.

۶۶- سوره هود. آیه ۸۴ و ۸۵.

۶۷- صبحی صالح، نامه ۵۳ نهج البلاغه. قم، انتشارات هجرت، ۱۳۹۵. ص ۴۳۸.

۶۸- اسلم بن سهل رزازی. تاریخ واسط. چاپ اول: بیروت، عام الکتب، ۱۴۰۶، ص ۱۰۲: عن عنبسة الوزان عن ابيه قال: دعا علی بن ابی طالب رضوان الله علیه رجلاً یقسم زعفراناً بین الناس فذهب لیرجح فضرِب یده بالدرّة و قال: انما الوزن سواء.

۶۹- شیخ حر العاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲. تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۳. ص ۲۰۸، ابواب مایکتسب به، باب ۸۶ حدیث ۲. «قال رسول الله(ص) لرجل یبیع التمر یا فلان اما علمت انه لیس من المسلمین من غشهم.»

۷۰- الهندی، کنز العمال ج ۴. بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۵. ص ۶۰. «یا ایها الناس انه لاغش بین المسلمین، لیس منا من غشنا.»

۷۱- از جمله در وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۰۸، ابواب مایکتسب به، باب ۸۶، حدیث ۳ و ۴. این احادیث را به جز در این باب از وسائل الشیعه، می‌توان در کنز العمال، ج ۴ ص ۵۹ به بعد، از منابع اهل سنت، نیز، بدست آورد.

۷۲- ر.ک. به مقدمه‌های تصحیح هر یک از دو کتاب معالم القرية فی احکام الحسبة و نهاية الرتبة فی طلب الحسبة، از دو نویسنده یاد شده که قبلاً در همین پی نوشت‌ها، نشانی آنها ذکر شد.

۷۳- منتظری، حسینعلی، رساله الاحتکار و التسعیر، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی با همکاری بنیاد دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۴۰۶، ص ۳۴.

۷۴- شیخ حر العاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۲، تهران، مکتبه الاسلامیة، ۱۴۰۳، ص ۲۱۳؛ ابواب آداب التجار، باب ۲۷ حدیث ۳: «قال رسول الله(ص): الجالب مرزوق و المحتکر ملعون.»

۷۵- همان، ص ۳۱۵ و حدیث ۱۲. عن الصادق(ع): لایحتکر الطعام الا خاطیء.

۷۶- صبحی صالحی، نهج البلاغه، قم، انتشارات هجرت، ۱۳۹۵، ص ۴۳۸. عن الصادق(ع): فامنع من الاحتکار فان رسول الله(ص) منع منه.

۷۷- برخی از منابع در این باره چنین است: الجوامع الفقیهه. تهران، انتشارات جهان، ص ۲۹۷؛ رساله فی الاحتکار و التسعیر که در پی‌نوشت ۷۲ یاد شد؛ وهبة الزحیلی، الفقه الاسلامی وادلته، ج ۳، دمشق، دارالفکر، ۱۴۰۹. بحث احتکار؛ ابنا قدامه، المغنی ج ۴، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴، ص ۲۰۶، الشیخ محمد حسن النجفی. جواهر الکلام، ج ۲۲، تهران. دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۳، ابواب آداب التجارة باب ۲۷، السيد محمد جواد الحسینی العاملی، مفتاح الکرامه، ج ۴، قم، مؤسسه آل البيت(ع)، ص ۱۰۸، انصاری، مرتضی. المکاسب، تبریز، مطبعة الاطلاعات، ۱۳۷۵ (ق.ه)، ص ۲۱۳، صبحی صالح. نهج البلاغه، قم، انتشارات هجرت، ۱۳۹۵، نامه ۵۳ و المقنعه للشیخ المفید، قم، مکتبه الداوری، ص ۹۶.

۷۸- در این باره، از جمله، می‌توان رجوع کرد به: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه. مبانی اقتصاد اسلامی. تهران، نشر سمت، ۱۳۷۱، ص ۱۱۶.

۷۹- ر.ک. النجفی، محمد حسن. جواهر الکلام، ج ۲۲. تهران، دارالکتب الاسلامیة، ص ۴۸۵ و دکتر وهبة الزحیلی، الفقه الاسلامی و ادلته، دمشق، دارالفکر، ۱۴۰۹، ص ۵۸۸.

۸۰- الحسینی العاملی (ره)، السيد محمد جواد. مفتاح الکرامه، قم، مؤسسه آل البيت. ص ۱۰۹.

۸۱- شیخ مفید. المقنعة. قم، مکتبه الداوری، ص ۹۶. و له ان یسعرها علی ما یراه من المصلحة و لا یسعرها بما یخسر اربابها فیها. بجز شیخ مفید (ره)، در مفتاح الکرامه (مدرك پیش)، از المراسم، الوسيله، مختلف الشیعه و چند منبع دیگر و نیز، نقل خلاف شده است.

۸۲- منتظری، حسینعلی، الاحتکار و التسعیر، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی با همکاری بنیاد دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۴۰۶، ص ۶۳.

۸۳- الشیخ حر العاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، تهران، انتشارات اسلامیه. ص ۳۱۸؛ ابواب آداب التجارة، باب ۳۰.

۸۴- همان، حدیث ۳: «عن علی بن الحسین(ع) قال: ان الله عزوجل و کل بالسعر ملکا یدبره بامرہ.»

٨٥- همان، ص ٣١٧، حديث ١. «عن جعفر بن محمد عن ابيه (ع) قال: رفع الحديث الى رسول الله (ص) انه مرّ بالمحتكرين فامر بحكرتهم ان تخرج الى بطون الاسواق و حيث تنظر الابصار اليها فليل لرسول الله (ص): لوقومت عليهم، فغضب رسول الله (ص) حتى عرف الغضب فى وجهه، فقال: انا اقوم عليهم انما السعر الى الله يرفعه اذا شاء و يحفظه اذا شاء.»

٨٦- منير عجلانى. عبقرية الاسلام. بيروت، دارالفائس، ١٤٠٩. ص ٢٨٩.

٨٧- رك: معرفت، محمد هادى. تعليق و تحقيق عن امهات مسائل القضاء. منتشر شده همراه با كتاب القضاء للشيوخ ضياء الدين العراقى (ره)، قم، مطبعة مهر، ص ٣٢٤ به بعد.

٨٨- همان. چنين نظرى را مى توان از شيخ صدوق (ره) هم به دست آورد. رك: الخصال، ج ٢، قم، جامعه مدرسین. ص ٤١١. همچنين رك: حكيم، سيد محسن. مستمسك العروة، ج ٧. قم، مكتبة آية الله المرعشى. ص ٣٣٣.

٨٩- همان.

٩٠- رك: شيخ انصارى (ره)، رسالة العدالة، ملحقات المكاسب، تبريز، مطبعة الاطلاعات، ١٣٥٧ (ه.ق)، صص ٣٣٣-٣٣٤.

٩١- الشيخ حر العاملى، وسائل الشيعه، ج ١١، تهران، انتشارات اسلاميه. ص ٢٥٤؛ ابواب جهاد النفس، باب ٤٦ حديث ٥: كل ذنب عظيم.

٩٢- شيخ صدوق. عيون اخبار الرضا (ع)، ج ٢. تهران، انتشارات جهان. ص ١٢٦. و مدرك پيشين، ص ٢٦٠ و حديث ٣٣.

٩٣- ماوردى. الاحكام السلطانية. چاپ دوم: قم، مكتب الاعلام الاسلامى، ١٤٠٦. ص ٢٥٢ و ابويعلی. احكام السلطانية.

٩٤- رك: منتظرى، حسينعلى. دراسات فى ولاية الفقيه و فقه الدولة الاسلاميه، ج ٢. قم، دارالفكر. ص ٥٣٩.

٩٥- «يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا...».

٩٦- محمد بن يعقوب الكلينى، الكافى فى الاصول و الفروع، ج ٢. تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٢، ص ٣٥٤. «... لاتذموا المسلمين و لا تتبعوا عوراتهم فانه من تتبع عوراتهم تتبع الله عورته و من تتبع الله تعالى عورته يفضحه و لو فى بيته.»

٩٧- معرفت، محمد هادى. تعليق و تحقيق عن امهات مسائل القضاء، منتشر شده همراه با كتاب القضاء للشيخ ضياء الدين العراقى (ره)، قم، مطبعة مهر، ص ٣٥٧.

٩٨- صبحى صالح، نهج البلاغه. قم، انتشارات هجرت، ص ٤٢٩: «و ليكن ابعد رعيته منك و اشناهم عندك اطلبهم لمعايب الناس فان فى الناس عيوبا الوالى احق من سترها، فلاتكشفن عما غاب عنك منها فانما عليك تطهير ما ظهر لك و الله يحكم على ما غاب عنك فاستر العورة ما استطعت سترالله منك ما تحب ستره من رعيته.»

۹۹- معرفت، محمد هادی. تعلیق و تحقیق عن امهات مسائل القضاء (پی‌نوشت ۹۷)، ص ۳۶۵.

۱۰۰- شیخ مفید (ره). الارشاد. قم، مکتبه بصیرتی. ص ۱۱۵.

۱۰۱- همان، ص ۱۱۶.

۱۰۲- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن. مکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه. ص ۳۹۳.

۱۰۳- همان.

۱۰۴- صبحی صالح، نهج البلاغه. قم انتشارات هجرت، ص ۹۲: «و من الفساد اذاعة الزار و مفسدة المعاد.

۱۰۵- ر.ک. محمد عبدالقوادباقی. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم. قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۴، ص ۵۱۸، ماده قَسَد.

۱۰۶- اساس این قاعده بر رعایت اهمیت ملاک‌های احکام، هنگام امتثال، اطاعت و اجرای آن، قرار دارد که در کتب فقهی و اصولی معروف است.

۱۰۷- مراتب اساسی انکار منکر در جواهر الکلام (ج ۲۱ ص ۳۷۴) سه مرتبه انکار به دل، زبان و دست، دانسته شده است. در همانجا، این مطلب اجماعی دانسته شده است.

۱۰۸- ادع الی سبیل ربک بالحکمة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبيله و هو اعلم بالمهتدین. سوره نمل، آیه ۱۲۵.

۱۰۹- ر.ک: نجفی، محمد حسن. جواهر الکلام، ج ۲۱. تهران. دارالکتب الاسلامیه. ص ۳۷۸.

۱۱۰- وسائل الشیعه، ج ۱۸. ص ۳۲۶: ابواب مقدمات الحدود، باب ۱۶.

۱۱۱- همان، ص ۳۰۷ و ۳۳۶: ابواب مقدمات الحدود باب ۱ و ۲۵.

۱۱۲- کتاب الحدود از ابواب فقهی که معمولاً در آن بحث تعزیرات هم آمده است. درباره گستره تعزیرات شرعی یا مجازات‌هایی که تعیین آنها بدست حکومت اسلامی است، از جمله ر.ک: منتظری، حسینعلی. دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۲، ص ۳۰۵ به بعد. در آنجا از جواز تعزیر مالی، تعزیر به غیر ضرب و... هم بحث شده است.

۱۱۳- ابن الاخوة، معالم القرية فی احکام الحسبة، کمبریج، مطبعة دارالفنون، ۱۹۳۷، ص ۲۱۶: باب پنجاه دوم.

۱۱۴- الحمیری. قرب الاسناد، تهران، مکتبه نینوی. ص ۱۴۸: «کان رسول الله(ص) اذا بعث جيشا فامهم امیر بعث معه من ثقاته من يتجسس له خبره»

۱۱۵- صبحی صالح، نهج البلاغه. قم، انتشارات هجرت، ص ۴۳۵: «ثم تفقد اعمالهم و ابعث العيون من اهل الصدق و الوفاء عليهم، فان تعاهدك في السر لامورهم حدودة لهم على استعمال الامانة و الفرق بالرعية. و تحفظ من الاعوان، فان احد منهم بسط يده الى خيانة اجتمعت بها عليه عندك اخبار عيونك اکتفیت بذلك شاهدا فبسطت عليه العقوبة في بدنه و اخذته بما اصاب من عمله، ثم نصبته بمقام المذلة و وسمته بالخيانة و قلده عار التهنه.»

۱۱۶- همان، ص ۴۱۶. ترجمه از دکتر شهیدی.

۱۱۷- ر.ك: سلسلة الينابيع الفقيهه، ج ۹. بكوشش علی اصغر مروارید. بیروت، مؤسسه فقه الشیعه و دارالاسلامیه، ۱۴۱۰. در آنجا از کتابهای مشهور فقهی قدما در جهاد گرد آمده است.

۱۱۸- همان، صفحات ۱۲۱، ۱۵۹، ۱۷۷ و ۲۰۲.

۱۱۹- نجفی، محمد حسن. جواهر الکلام، ج ۲۱. تهران، دار الکتب الاسلامیه. ص ۲۲۸.

۱۲۰- حر عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۱. ص ۹۶: ابواب جهاد العدو، باب ۲۹.

۱۲۱- نجفی، محمد حسن. جواهر الکلام، ج ۲۱. ص ۴۶ به بعد.

۱۲۲- چنین تفاوت اساسی بین کافر حربی و کافر ذمی از آثار فقهی فوق الذکر و غیر آن بدست می‌آید. اما ممکن است گفته شود: آنچه که در منابع اسلامی، از تفاوت بین این دو دسته، بدست می‌آید، نسبت به شرایط زمانی و مکانی آن عصر بوده است. وگرنه امر چگونگی برخورد با کفار، بطور کلی، به مصالحی بستگی دارد که در هر زمان و مکان، حکومت مشروع اسلامی تشخیص می‌دهد. همچنین ممکن است بگویم اصول چنین برخوردی، که تفاوت مذکور هم احیانا جزئی از آن است، باید توسط آن حکومت، از کتاب و سنت بدست آید و بر پایه آن و مصالح گوناگون، تصمیم‌گیری شود.

۱۲۳- ابن الاثیر. النهایة، ج ۲. قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۴. ص ۱۶۸.

۱۲۴- ماوردی. الاحکام السلطانیة. قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۶. ص ۲۵۶ و ابویعلی. الاحکام السلطانیة. ص ۳۰۳.

۱۲۵- سلسلة الينابيع الفقيهه، ج ۹، به کوشش علی اصغر مروارید؛ نجفی، محمد حسن. جواهر الکلام، ج ۲۱. ص ۲۲۷ و وهبة الزحیلی. آثار الحرب. دمشق دار الفکر، ۱۴۱۲. ص ۶۹۱.

۱۲۶- از جمله، ر.ك: حر عاملی. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۹۹ به بعد: ابواب جهاد العدو باب ۴۸.

۱۲۷- «قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون.

۱۲۸- نجفی، محمد حسن. جواهر الکلام ج ۲۱، ص ۲۲۷.

۱۲۹- همان، ص ۲۷۱.

۱۳۰- همان، ص ۲۷۰ و ۲۷۱.

۱۳۱- حر عاملی. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۹۵: ابواب جهاد العدو باب ۴۸، حدیث ۱.

۱۳۲- نجفی، محمد حسن. جواهر الکلام، ج ۲۱. ص ۲۶۹.

۱۳۳- همان، ص ۲۶۸ و ۲۷۰.

